

تقیه، ستر و کتمان در دیانت‌های بابی و بهائی

کامران اقبال

مدیر بازنشسته بخش تاریخ اسلامی خاورمیانه
دانشگاه بوخوم، آلمان

Kamran Ekbal

ekbal.kamran@googlemail.com



ای پسر تراب. حکمای عباد آنانند که تا
سمع نیابند لب نگشایند چنانچه ساقی تا
طلب نبیند ساغر نبخشد و عاشق تا بجمال
معشوق فائز نشود از جان نخروشد پس
باید حبه‌های حکمت و علم را در ارض
طیبه قلب مبدول دارید و مستور نمائید تا
سنبلات حکمت الهی از دل برآید نه از گل.^۱

سنت تقیه به معنی ستر و کتمان یا پنهان کردن
عقیده دینی، به خصوص در موقعیت‌هایی که
خطر جانی، چه برای پیغمبران، انبیاء و مرسلین
یا "مظاهر ظهور"، بنا بر اصطلاح بهائیان، و چه
برای پیروان دیانت نوین، شدت پیدا می‌کرده و
از این حیث خطر انقراض و متلاشی شدن جامعه
هنوز برپاننده و جوان خطری حقیقی بوده،
سنتی بسیار قدیمی است. این سنت نه فقط در
میان شیعیان، بلکه در بسیاری از دیانت‌های سابق
نیز رواج داشته است. از لسان حضرت مسیح
نقل شده است که می‌فرمایند: "آنچه مقدس
است به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را
پیش گرازان (یعنی خوک‌ها) اندازید مبدا آنها را
پایمال کنند و برگشته شما را بدرند"^۲ که قسمت
دوم این جمله امروز ضرب‌المثلی معروف در
زبان‌های مختلف و نقل قول عوام شده است.

در قرآن کریم نیز اشاراتی به این مبدأ رفته است
که علی‌الاصح شیعیان، که تقیه نزد آنها به علت
تضییقات و آزار و کشتارهای مستمر در طول
تاریخ پیش از سایر مذاهب و دیانت‌ها رواج
داشته است، به آن استناد می‌کنند. در آیه ۱۰۶
سوره النحل بر سبیل مثال آمده است: "من کفر
بالله من بعد ایمنه الا من أکره و قلبه مطمئن
بالایمن . . . فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب
عظیم." بدین مضمون که خشم خداوند و عذابی
عظیم نصیب آن کسانی می‌شود که بعد از ایمان

کامران اقبال (دانش‌آموخته دکتری اسلام‌شناسی دانشگاه کیل
آلمان، ۱۹۷۶) متولد بیروت است و در دانشگاه‌های گراتس اتریش،
هامبورگ و کیل آلمان و نیز کمبریج تحصیل کرده است. استادیار
السنه شرقی در دانشگاه‌های هامبورگ و کیل بوده و مدیریت بخش
تاریخ اسلامی خاورمیانه را در دانشکده تاریخ دانشگاه بوخوم آلمان
بر عهده داشته است. دو دوره نیز استاد مهمان دانشگاه اسن در
آلمان بوده است. تحقیقات او در زمینه اسلام، خاورمیانه و آئین
بهائی است و مقالات متعددی در این حوزه‌ها در مجلات علمی
آلمان و انگلیس منتشر کرده است.

منبع: فریدون وهمن، یکصد و شصت سال مبارزه با دیانت بهائی (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۹)، ۱۰۰. اصل تصویر در *Gekharvest (I, Art) Revue litteraire et artistique armenienne*, Nr. 4 (1911).



کشتن یک بهائی در سال ۱۹۰۵ م. [۱۲۸۵ ش] در تبریز، از يك نشریه ارمنی چاپ روسیه ۱۹۱۲ م. که شرح یک واقعه حقیقی را با تصویر نگاشته:

فتح الله دره باغی جلاد، به ابراهیم بهائی برای آخرین بار پیشنهاد می کند که حرف های خود را پس گرفته به باب لعنت و فحش بدهد و از مرگ خلاص شود.

ابراهیم می گوید: "من مرگ را از خیانت به عقیده خود ترجیح می دهم و از زجر شما و مرگ باکی ندارم... مرا نمی کشند مثل قاتل و خائن بلکه برای اینکه جنایت کار نیستم... برای اینکه تمام خلق را بدون تفاوت دوست می دارم. اگر تمام مجتهدین ایران و اهل عام جمع شوند نمی توانند عقیده اخوت و مهربانی مرا محو کنند..."

ترجمه فارسی داستان ابراهیم به نام پیروزی یک عقیده در پایگاه اینترنتی www.ketabhayebahai.com قابل دسترسی است.

آوردن کفر ورزند، جز آن کسانی که با اکراه [مجبور] به کفر شده باشند، در حینی که قلبشان مطمئن و لبریز از ایمان بوده باشد. این آیه دلالت دارد کسی که به کفر مجبور شده باشد از خشم خداوند مصون می ماند، به شرط اینکه ایمان خود را از دست ندهد.^۳

تقیه در اغلب ادیان رواج داشته، ولی کم کم و با از بین رفتن خطر انقراض جامعه‌های نخستین به دست فراموشی سپرده و مذموم شده است. مسیحیان، که امروز مسلمانان شیعه را به علت تقیه نکوهش می کنند، از یاد برده‌اند که خود در قرن‌های نخستین دینتشان را پنهان می کردند و با رسم رمز علامت ماهی خود را به همدیگر معرفی می کردند. سنی‌ها نیز که خود از صدر اسلام زمام امور را در تحت اختیار داشتند و کمتر در معرض خطر قرار گرفتند، آیات قرآنی را از یاد برده و شیعیان را متهم به دورویی و دروغ مصلحت‌آمیز و تقیه می نمایند. همچنین، جامعه بهائی نیز امروز رواج فوق‌العاده سنت تقیه را در بیش از نیمی از تاریخ صدوشصت ساله خود به دست فراموشی سپرده و با وجود خاطرات قدمای بهائیان و زندگی‌نامه‌های بهائیان نخستین که لبریز از اشارات بی حد و حصر و آشکار به رواج تقیه در هشت دهه اول این دین است، قائل به این است که تقیه از ابتدا و در طول تاریخ آئین هیچ‌گونه نقشی بازی نکرده و از همان ابتدا منسوخ و مذموم بوده است.

و چه بسا اگر در مجامع مختلفه فرهنگی و ادبی بهائی سخنرانی جرأت کرده و اشاره‌ای به این مسئله بکند، این بحث از نظر بعضی از حاضرین محترم مردود می شود، بخصوص وقتی که حاضرین ایرانی و شرقی بوده و خود از دوران طفولت جز این نشنیده باشند. آنها عموماً شهدایی را که در طول تاریخ بهایی جان خود را عاشقانه فدای عقیده خود کرده‌اند دلیل بر این می گیرند که تقیه در میان بهائیان از ابتدا منع شده بوده است و از یاد می برند که شیعیان نیز علی‌رغم حق تقیه و کتمان کردن عقیده، در طول تاریخ هزاران شهید داده‌اند؛ نفوسی که عاشقانه از تقیه در همه

ادوار و همه اطوار ابا داشته و تشنه شهادت در راه حق بودند، بدون اینکه شهادت آنها دلالت بر منع تقیه نزد شیعیان باشد.

بحث ما نشان خواهد داد که تقیه، ستر و کتمان، گاهی نیز تحت عنوان حکمت، در

دوران شخصیت‌های بنیادین بابی و بهائی، یعنی سیدعلی محمد باب، میرزا حسینعلی نوری بهاء‌الله و عباس افندی عبدالبهاء، نزد بابیان و بهائیان معمول و متداول بوده و رواج فوق‌العاده زیاد داشته است. به معنی دیگر، مسئله‌ای کاملاً طبیعی بوده و غیر آن، یعنی تقیه نکردن، صورت استثنائی داشته است. همچنین، روشن خواهد شد که رواج این سنت نه فقط بر اساس عادات و تقلید دیرینه و ریشه‌دار آن بوده، بلکه مستند بر نص صریح بیانات باب، بهاء‌الله و عبدالبهاء می بوده که در موقعیت‌های مختلف امر صریح به تقیه کرده‌اند. در خاتمه این مقاله همچنین واضح می شود که این سنت برای بار اول در دوره ولایت امر شوقی افندی (۱۹۲۱-۱۹۵۷) و با اصرار و پافشاری شدید ایشان ممنوع و مذموم شده و کم کم از طرف بعضی از بهائیان به فراموشی سپرده شده است، در حینی که دیگرانی از آنان به علل متعدد هنوز بدان متمسک هستند. علیهذا واضح می شود که تقیه امروز به نص صریح نوشته‌های شوقی افندی و بیت‌العدل اعظم بر اهل بهاء ممنوع و مردود است. این بررسی، با هدف حفاظت از بخش مهمی از تاریخ و فرهنگ این آئین از خطر فراموشی، جنبه‌ای تاریخی دارد.

تحری حقیقت از مبادی اساسی دیانت بهائی است. مبدئی در اصل ضرورت تطابق دین و علم است که عبدالبهاء بدان در مقابل "حقائق" دینی و مذهبی - که علم نادرستی آنها را ثابت سازد - برتری و اولویت می دهد. می فرمایند: "دین و علم توأم است. از یکدیگر انفکاک ننماید. . . هر دینی که از علم عاری است عبارت از تقلید است و مجاز است نه حقیقت." به این مبدأ، بهائیان در مقابل سایر طوایف و اقوام می‌بالند، زیرا رکنی از ارکان آئینشان است که تمسک به آن جزئی مهم از هویتشان را تشکیل می‌دهد. تاریخ ادیان نشان

دهنده آن است که چطور به مرور زمان اضافات نامحدودی بر اصول عقاید و تاریخ نشأت و بسط و پیشرفت هر دیانت نوینی افزوده شده یا حقایق دیگری کنار گذاشته و حذف شده یا به دست فراموشی سپرده شده و در نتیجه، خرافات و دگم‌ها و عقیده‌های جزمی زیادی به جسم آن دیانت تحمیل شده که اثری از آنها در ابتدا وجود نداشته است. تاریخ‌نگاری مسئول و دقیق شاید ضمانتی باشد، هرچند ضعیف، که چنین فرایندی در اینجا و هر جای دیگر، تکرار نشود.

یکی از شروط اصلی تحری حقیقت را بهاء‌الله در کتاب ایقان که در دوران سرگونی‌شان در بغداد (۱۸۵۳-۱۸۶۳) تدوین شد، مقرون به پاک ساختن قلب ساخته‌اند؛ نه فقط از هرگونه بغض و نفرت، بلکه حتی از هرگونه اثری از آن نوع حُب و عشقی که انسان را از دیدن حقیقت کور می‌سازد. این پندار در ترجمه انگلیسی شوقی افندی به مضمون "اینکه مبادا آن حُب او را کورکورانه به اشتباه وادار کند،" آمده است.^۵

مجله پیام بهائی در مقالات بی‌شمار اشاره به رواج تقیه در بین بهائیان می‌کند و افراط نیست که بگوییم کمترین شماره‌ای وجود دارد که چنین اشاره‌ای نکرده باشد و شاید هنوز نیز شامل این اشارات باشد. پیام بهائی حتی متن الواحی را چاپ می‌کند که به نص صریح بهاء‌الله یا عبدالله‌امر به تقیه می‌کنند و عجیب است که بهائیان عموماً با وجود همه، شاید به علت همان نوع عشق مفرطی که به آئینشان دارند و بهاء‌الله در کتاب ایقان به آن اشاره می‌کند، همه این اشارات را نادیده گرفته و از این گونه وقایع به مَر الکرام گذشته و می‌گذرند و همگی بر این اعتقادند که حکم تقیه را بهاء‌الله نسخ کرده است.

در مجله پیام بهائی مورخ مه ۲۰۰۶، مورژان مؤمن در مقاله‌ای درباره تاریخ جامعه بهائی عشق‌آباد اشاره به این می‌کند که بهائینی که بعد از تأسیس این شهر در دهه هشتاد قرن نوزدهم بدانجا مهاجرت کردند، همان روشی را که در برابر مسلمانان در

ایران داشتند ادامه دادند، یعنی آشکارا خود را بهائی معرفی نمی‌کردند و آداب و مراسم اسلامی را به جامی آوردند.^۶ به همین علت، حاجی محمدرضا اصفهانی که "از بهائیان سرشناس محسوب می‌شد و آشکارا همه‌جا خود را بهائی معرفی می‌کرد،" به تاریخ هشتم سپتامبر ۱۸۸۹، یعنی سه سال قبل از وفات بهاء‌الله "در برابر جمعیتی انبوه، در روز روشن و در وسط بازار" به دست اشرار به شهادت رسید.^۷

این مطلب واضح می‌دارد که بهائیان عشق‌آباد، چنان‌که نزد بهائیان ایران معمول بود، در طول دوران بهاء‌الله خود را بهائی معرفی نمی‌کردند. کتمان امر می‌کردند و یقین داشتند که در غیر این حال در معرض قتل عام دستجمعی قرار خواهند گرفت. قاضیان روس که برای رسیدگی به این مسئله از سن پترزبورگ اعزام شده بودند، آنگاه دستور دادند که افراد دو جامعه مسلمان و بهائی در سالن دادگاه در دو دسته جداگانه بنشینند. نویسنده تأکید می‌کند که "این نخستین موقعیتی بود که بسیاری از افراد که در نهان بهائی بودند با نشستن در ردیف بهائیان توانستند دیانت خود را آشکار کنند."^۸ یکی از نتایج منفی این تحول برای بهائیان آن شد "که گرویدن شیعه‌های ایرانی به آئین بهائی که پیش از آن در چند مورد روی داده بود کاملاً متوقف گردید . . . و لذا جامعه بهائی تا اندازه‌ای به صورت جامعه‌ای بسته و درونگرا درآمد،"^۹ یعنی از وقتی که شیعیان ایرانی وادار به این شدند که عقیده نو خود را آشکار سازند، از بیم عواقب آن از گرویدن به این آئین دست برداشتند.

تقیه که از دوران ولایت شوقی افندی مردود و مذموم شده است، بلا شک تا حدودی نیز تا امروز در بعضی کشورهای متشدد اسلامی نزد بهائیان آن دیار معمول است. این روش که حتی در بین بعضی از بهائیان اروپائی، بر سبیل مثال در کشور لیتوانی قبل از فروپاشی شوروی، رایج بود،^{۱۰} هدفش منحصراف حفظ جامعه از انقراض بوده است و نه مصلحت شخص. بهائینی نیز هستند که عقیده خود را به هدف تبلیغ دیگران پنهان می‌گذارند. مثال بسیار جالب داستان جوزف پردو

(Joseph Perdu) است که در مقام مسلمان در یکی از مساجد شهر دُرَبان جنوب آفریقا در دهه ۱۹۵۰ حلقه‌ای گِیرا برای خواندن قرآن تشکیل داد که نزد جوانان مسلمان جدایت فوق العاده‌ای پیدا کرده بود، ولی در حقیقت تبلیغ امر بهائی می‌کرد.^{۱۱}

تقیه در دوران باب و ابتدای دوران بهاءالله

صدها و شاید هزارها مرجع تاریخی، که در دسترس اغلب بهائیان است، صریحاً اشاره به رواج کتمان و تقیه در بین بابیان و بهائیان اولیه می‌کنند. نگارنده این مسئله را در بیست و هفتمین کنگره مستشرقین آلمانی در اکتبر ۱۹۹۸ در شهر بن طرح و بحث کرده است.^{۱۲} رواج تقیه به قدری بوده که حتی سوژه‌ای شده است که در داستان‌ها و رمان‌های بهائی منعکس می‌شود. ملیح بهار بر سبیل مثال شرح می‌دهد چطور بهائینی که برای دیدار بهاءالله راهی بغداد می‌شدند، سفر خود را با پوشش زیارت عتبات انجام می‌دادند.^{۱۳} و چه بسا که دو همسفر که گاهی ماه‌ها با همدیگر در راه بودند، هنگام رسیدن به مقصد با تعجب می‌دیدند که هر دو هم عقیده و راهی همان مقصد بوده‌اند و در طول راه از همدیگر کتمان عقیده کرده بودند. سپهر منوچهری با استناد به مراجع معتبر بهائی مثل ظهور الحق فاضل مازندارانی، کشف الغطاء میرزا ابوالفضل گلپایگانی و میرزامهدی گلپایگانی ده‌ها مثال برای رواج بلاقید و شرط تقیه در میان بابیان و بهائیان می‌آورد، لیکن دستور آن را به باب حصر می‌سازد و امر به تقیه نزد بهاءالله و عبدالبهاء را نادیده می‌گیرد.^{۱۴} به قول میرزا ابوالفضل گلپایگانی خطاب به شاهزاده کامران میرزا، که نقشه قتل عام بابیان تهران را در سر می‌پروراند، ”بسیاری از بهائیان ایمان خود را بنوعی کتمان می‌کنند که اعضاء عائله‌شان از حال همدیگر خبر ندارند و شناختن آنها به نوع سلامت و ملایمت برای دولت ممکن نیست.“^{۱۵}

این‌که بابیان و بهائیان حتی از اعضای خانواده کتمان عقیده می‌کردند نیز در ”ترجمه“ شوقی افندی از تاریخ نبیل زرنندی، که اصل آن تاکنون در دسترس گذاشته نشده و به عللی نامعلوم در آرشیو مرکز جهانی بهائی در حیفا از دسترس محققین ”محفوظ“ مانده است، به تکرار ذکر شده و بر سبیل مثال در

داستان شیخ حسن زنوزی تأکید می‌شود.^{۱۶} حسن زنوزی، کاتب الوحی سید باب، آن شخصی بود که هنگام مسجونیت باب در قلعه ماهکو الواح ایشان را تدوین و برای آیندگان حفظ کرد.^{۱۷} هنگام رسیدن وی به تبریز برای دیدار سیدعلی زنوزی، یکی از خویشاوندانش، سیدعلی نزد وی از رفتار فرزندش شکایت کرد که پسر لایعقل و بابی شده و از وی خواهش کرد او را به راه صواب هدایت کند. او نمی‌دانست که خود شیخ از پیروان شیدای باب بوده و نزد او تقیه کرده و عقیده خویش را او پنهان کرده است.^{۱۸} نبیل خود نیز متمسک به تقیه بود و در مقابل پدر بارها عقیده خویش را پنهان کرده بود.^{۱۹}

ستر و کتمان عقیده در بین افراد جامعه بابیان رواج وسیع داشته و آنها عقیده خود را از یکدیگر پنهان می‌گذاشتند. سپهر منوچهری مثال‌های متعددی می‌آورد که بابیانی که از راه تقیه جان خود را از هلاکت نجات داده بودند، ”برای اثبات“ اخلاص خود نزد علما و مأمورین حتی از اذیت و شکنجه همنوعان خود دریغ نمی‌کردند و بر سبیل مثال، با دست خود زندانیان بابی را به قصد هلاکت چوب می‌زدند تا آنها را وادار به تبری نمایند.^{۲۰}

شیوه کتمان و تقیه همچنین در بین علمای بابی رواج زیاد داشت و بسیاری از آنها در نزد مردم کوچه و بازار به اسم مسلمان، امام جمعه، مجتهد و شیخ معروف بودند. بسیاری از علمایی که به آئین نو گرویده بودند، کتمان عقیده می‌کردند تا بهتر بتوانند در مساجد تبلیغ کنند.^{۲۱} معروف-ترین اصحاب سید باب، از جمله ملامحمدعلی بارفروشی، ”قدوس“، یا ملامحمدعلی حجت الاسلام زنجانی، ”حجت“، رهبران انقلابی قیام-های قلعه شیخ طبرسی (۱۸۴۸-۱۸۴۹) و زنجان (۱۸۵۰-۱۸۵۱) تقیه می‌کردند و دیگران را به تقیه کردن دعوت می‌کردند.^{۲۲} بسیاری از بابیان و بهائیان نیز به صورت دسته‌جمعی عقیده خود را کتمان می‌کردند.^{۲۳} تقیه نزد بابیان مستند بر احکام سید باب بوده است. ایشان در یکی از ادعیه و مناجات‌های خویش تقیه را یکی از احکام الهی ذکر می‌کنند.^{۲۴} در نامه‌ای به ملا حسین بشروئی،

شخص اولی که دعوی مهدویت باب را قبول کرده بود، در محرم ۱۲۶۰ق/دسامبر ۱۸۴۴ می‌فرمایند:

از ذکر کلمه مبارکه به کسانی که آن را نفی می‌کنند خودداری کن... از طریق تقیه برای احتراز از رنج و اذیت و مسجونیت پیروی کن.^{۲۵}

اخفاء اسم صاحب دعوت، به خصوص در مرحله خطرناک تکوین و شکل‌گیری آئین جدید، در تاریخ ادیان بی‌سابقه نبوده است. سید باب حواریان هجده‌گانه خویش را، که به حروفات حی معروف-اند، از فاش کردن اسمشان مدت‌ها نمی‌کرده بودند،^{۲۶} همچنان که حضرت مسیح نیز حواریونش را از فاش کردن رازش نهی فرموده بود.^{۲۷} عبدالبهاء دوران سید باب را صراحتاً "زمان تقیه" عنوان و اشاره می‌کند که چون شرب دخان را باب بر پیروانش منع کرده بود و آنها بدین علت شناسایی و مورد اذیت و در معرض قتل قرار می‌گرفتند، آنها "بجهت تقیه بشرب دخان پرداختند."^{۲۸}

در نوشته‌های عبدالبهاء نیز اشاراتی صریح به رواج تقیه موجود است که متأسفانه در ترجمه به زبان‌های اروپایی اصطلاح تقیه را حذف کرده-اند. در نص مخصوص به جناب محمدمصطفی بغدادی، که از حواریون بهاء‌الله بود، عبدالبهاء در کتاب تذکره‌الوفاء که شرح حال قدمای اصحاب و پیروان آئین بهائی است، بر سبیل مثال می‌فرمایند:

سبحان‌الله. با وجود آن که تعرض شدید بود و عقوبت پدید و یاران هر یک در زاویه تقیه در نهایت خوف و بیم، در چنین اوقاتی آن شخص کریم در نهایت شجاعت جسورانه حرکت می‌نمود.^{۲۹} این بیان در حقیقت از مراجع بسیار کمی است که عبدالبهاء با لهجه سرزنش از تقیه صحبت می‌کند،^{۳۰} لیکن همین لزوم بررسی اوضاع و شروط مختلف بیانات در ظاهر متناقض، به خصوص درباره تقیه، را نشان می‌دهد.

با وجود فراوانی مدارک تاریخی که همه حاکی از رواج سنت تقیه در بین بابیان و بهائیان است،

مایه تعجب فراوان است که مورخان بهائی رواج تقیه را عموماً انکار می‌کنند و چنان که در مقدمه این مقاله آمد، اغلب افراد جامعه بهائی نیز امروز عقیده دارند که تقیه سنت مذمومی بوده است که از دوران بهاء‌الله نهی و منسوخ شده است. بر سبیل مثال دکتر اودو شفر در استدلالیه خویش و بدون دادن مرجع می‌نویسند که کتمان عقیده در امر بهائی حتی هنگامی که خطر جانی وجود داشته باشد، مردود است،^{۳۱} که البته فقط در مورد اوضاع دوره ولایت شوقی افندی و زمامت بیت‌العدل اعظم صحت داشته و نه دوران قبل از آن. تنها اشاره‌ای که ادیب طاهرزاده، عضو دیرینه بیت‌العدل اعظم، در چهار جلد کتابش درباره تقیه داده این است که تقیه در میان شیعیان رواج داشته است.^{۳۲} در حینی که خود در کتابشان اشارات متعددی به رواج تقیه در میان بهائیان می‌دهند و بر سبیل مثال از مسافرینی حکایت می‌کنند که هنگام سفر از یکدیگر تقیه کرده و مقصد حقیقی خود را برای دیدار بهاء‌الله در بغداد یا عکاء از دیگران پنهان می‌کردند،^{۳۳} یا به لباس تاجران بخارایی، عرب‌های بدوی، آب‌فروشان و درویش صوفی در می‌آمدند.^{۳۴}

تقیه در دوران زمامت بهاء‌الله (۱۸۶۳-۱۸۹۲)

بهائیان، چنان که ذکر کردیم، عقیده خود را از افراد خانواده خویش، از دیگران و حتی از سایر بهائیان کتمان می‌کردند. میرزاابوالفضل گلپایگانی ذکر می‌کند که مدت‌ها با شخصی با نام عبدالکریم ماهوت فروش رفت‌وآمد و مکاتبه داشت، بدون اینکه بداند که او بهائی و منزل او مرکز ملاقات بهائیان بوده است.^{۳۵} بسیار بارها بهائیان، چنان که خواهیم دید، به دستور صریح بهاء‌الله از روش تقیه اتباع می‌کردند.

هنگام تبعید بهاء‌الله در بهار ۱۸۶۳ از بغداد به استانبول، ایشان بر سبیل مثال امر فرمودند که هم‌رکابان موهایشان را بلند کرده و در لباس درویشان در آیند که امن و سلامتی آنها مصون بماند.^{۳۶} همچنین، ایشان اتباعشان را که در عراق باقی ماندند نهی فرمودند که عقیده خود را آشکارا ابراز کرده و هلهله‌کنان در خیابان‌های بغداد دست به تبلیغ زنند.^{۳۷} با وجود این اشارات

فراوان که طاهرزاده خود نیز در خصوص رواج تقیه در میان بهائیان آورده است، رواج آن را مسکوت داشته و تقیه را در فهرست کنابش فقط به شیعیان نسبت می‌دهد.

اصطلاح حکمت، که در مواقع سابق‌الذکر در ادبیات بهائی از آن استفاده می‌شود، فرقی بنیادین با اصطلاح تقیه، چنان که بعداً به نص صریح بهاء‌الله خواهیم دید، ندارد. با همه این دلایل قطعی و بلاحد و حصر که از حوصله بحث ما خارج‌اند، حتی مورخان که در باره تقیه در امر بهائی پژوهش کرده و نوشته‌اند و خود مثال‌های فراوانی درباره رواج تقیه در میان بابیان و بهائیان آورده‌اند، قائل بر این‌اند که تقیه از عهد بهاء‌الله به بعد نهی شده است. خانم سوزان ستاینز مَنک بر سبیل مثال در مقاله‌ای که به سال ۱۹۹۶ در مجله مطالعات بهائی امریکا چاپ کرده‌اند، و مثال‌های بسیار درباره رواج این سنت در مقاله خویش گنجانده‌اند، تأکید می‌کنند که اصطلاح “حکمت” در آثار بهائی در حقیقت همان مفهومی را دارد که اصطلاح تقیه در بین شیعیان داشته است.^{۳۸} ایشان از محمداطاهر المامیری در تاریخ شهدای یزد نقل می‌کنند که بهائینی که متهم به بهائیت می‌شدند، بارها به صورت قطعی این تهمت را انکار می‌کردند.^{۳۹} خانم مَنک لیکن با وجود به دست دادن مثال‌های متعدد دیگر، ولی بدون دادن مرجع، نتیجه‌گیری می‌کنند که تقیه در آثار بهاء‌الله نسخ و مذموم شده است و این که بهاء‌الله “به وضوح” میان تقیه و حکمت فرق گذاشته است.^{۴۰} حتی سپهر منوچهری، علی‌رغم فهرستی شامل مثال‌های بی‌شمار که درباره تقیه در عهد بهاء‌الله جمع‌بندی کرده است، قائل بر این است که این سنت فقط تا اظهار دعوی علنی بهاء‌الله رواج داشته است و بهاء‌الله آن را مذموم دانسته است.^{۴۱} همین امر نیز نظر فیلیپ دو که نیز هست که در رساله افتخاری خود تقیه در بهائیت را بررسی کرده است.^{۴۲}

تا حد اطلاع نگارنده در حقیقت هیچ‌گونه مدرکی در دست نیست که بهاء‌الله سنت تقیه را نسخ و نهی کرده باشند. چنان که خواهیم دید، درست عکس این صحیح است. از جهتی دیگر دلایل

فراوانی اشاره به این می‌کنند که وی نه فقط امر قاطع به تقیه کرده، بلکه خود نیز از این روش اتباع می‌کرده‌اند. تاریخ نبیل مثال‌هایی از این گونه دلایل در اختیارمان می‌گذارد. بر سبیل مثال، بعد از سوء قصد به جان ناصرالدین شاه در ۱۸۵۲، عمال دولت یکی از گماشتگان سلیمان خان “عظیم” را به بازار می‌کشند که همه بابیان راه، که البته تقیه می‌کرده و نامشخص بودند، تشخیص داده، معرفی‌کنند. این شخص برای حفظ جان بابیان اشخاص دیگری را که بابی نبودند لو داده، بابی معرفی می‌کند. این داستان سوای بر ناهنجاری آن که یک فرد مؤمن بابی افراد غیرمعینی را بی‌جهت لو داده است تا جان بابیان را نجات بدهد، متضمن اشاره دیگری است که بهاء‌الله خود نیز تقیه می‌کرده‌اند و عقیده خود را آشکار نمی‌ساختند. بنا به روایت تاریخ نبیل عمال دولت آن شخص را آنگاه به سیاه‌چال برده که بهاء‌الله را در میان دیگر زندانیان بابی مشخص بکنند.^{۴۳} به معنی دیگر، بهاء‌الله با وجود معروفیت و مقام‌الای خویش در نزد بابیان هنوز نزد مأموران دولتی نامشخص بودند و احتیاج به شهادت شخص سوم بود که ایشان را مشخص بکنند و مؤکداً ایشان برطبق این روایت اقرار به عقیده خویش نکرده بودند. این گونه مسائل نیز البته سابقه تاریخی داشته و داستان یهودای اسخریوطی را به یاد می‌آورد که در مقابل ۱۲ اسکه نقره می‌رود و با بوسه زدن به گونه حضرت مسیح او را نزد مأموران امپراطوری رم مشخص می‌کند. پس تقیه حتی در بین انبیاء و مرسلین نیز رواج داشته و نایست اشاره به آن نزد بهائیان باعث کدورت خاطر شود. اگر آن پیغمبران در آن دوران سخت و پر تعصب دست به تقیه نمی‌زدند و از همان روز اول به صلیب آویخته یا گلوله‌باران و اعدام می‌شدند، آئین نوین و احکام جدید را چگونه و از چه راهی اجرا می‌کردند؟

مثال دیگری نیز در تاریخ نبیل دلالت بر تقیه بهاء‌الله می‌دهد که موضوع واقعه دست‌گیری ایشان همراه با اصحاب در راه قلعه شیخ طبرسی است. هنگامی که زندانیان را به آمل می‌بردند که علما از ایشان تحقیق بکنند، بهاء‌الله دستور می‌دهند که اصحاب و هم‌رکبان تمام اسناد و

مدارک خطی تحت اختیارشان را نابود بسازند. به معنای دیگر، مدارک و اسنادی که عقیده بابی ایشان و اصحاب را ثابت می‌توانست بکند از بین برده می‌شوند. لیکن هنگام تحقیق، مأمورین مخطوطه‌ای نزد یکی از اصحاب پیدا می‌کنند که او از نابود ساختنش غفلت کرده بود. همین امر با شوق و خوشنودی زیاد به منزله دلیل اثبات بابی بودن آن گروه تلقی می‌شود.^{۴۴} پس اینجا نیز واضح می‌شود که زندانیان، منجمله بهاء‌الله، علناً اقرار به بابی بودن نمی‌کردند و اتهام آنها به طرفداری از آئین نوین مستلزم یافتن یک دستنوشته بابی در نزدشان بوده است. بهاء‌الله خود تحت عنوان حکمت نهی می‌کردند "ابداً از منزل و مرسل صریحاً تکلم ننمایند."^{۴۵} و اعلام می‌کردند "آنچه امر حال در ستر باشد خاصه در آن ارض احسنست."^{۴۶} و حتی آنها را منع می‌کردند الواحشان را به دیگران بدهند: "عرض میشود که دادن سواد آن [لوح] بنفس مذکور جایز نه."^{۴۷}

کتمان عقیده و تقیه نزد پیروان بهاء‌الله از بدو دعوت ایشان رواج داشته و با وجود اینکه بیت‌العدل اعظم فیما بین نیز در یکی از نامه‌هایش برای بار اول در سال ۲۰۰۷ تأیید می‌کند که تقیه در دیانت بهائی در دوره‌های متعدد و به نسبت‌های مختلف رواج داشته است،^{۴۸} این مسئله در ادبیات بهائی هنوز مسکوت و نزد بهائیان عموماً نامعلوم مانده است.

یکی از قدیمی‌ترین اسناد این دوران عریضه طلب حمایت بهائیان جهرم به کنگره آمریکا، مورخ ۱۰ ذی‌القعده ۱۲۸۳ق/۱۶ مارس ۱۸۶۷م است. از یک جهت این سند دلیلی بر تکوین هویت مشخص بهائیان، چهار سال بعد از دعوی بهاء‌الله، است و از جهتی دیگر، به زبان خود عریضه‌نویسان تأکیدی بر تقیه کردنشان است. می‌نویسند که "علاوه بر آنچه درباره قتل عام، زندانی شدن و نهب و به غارت رفتن مال و اموالشان گزارش دادند، حقیقت این است که چهل هزار نفر از پیروان مرد حکیم [یعنی بهاء‌الله] در ایران و مناطق مجاور از ترس سطوت حکم‌برداران

و سلاطین هراس دارند دین خود را آشکار سازند."^{۴۹} مسلمانان نیز می‌دانستند که بهائیان اهل تقیه بوده‌اند. در تاریخ آباده، داستان پیرمردی آمده است که از ترس اهالی که برای کشتار بهائیان حمله برده بودند، انکار عقیده می‌کند ولی اهالی دست از کتک زدنش بر نمی‌دارند و تکرار می‌کنند که وی باید حتماً "بابی" خوبی باشد که دارد تقیه می‌کند و لذا نبایست او را باور کرد.^{۵۰}

انکار عقیده نزد بهائیان در مراجع متعدد دیگری نیز به چشم می‌خورد و حتی نزد بزرگان بهائی دیده می‌شود. مثلاً هنگامی که میرزا حیدرعلی اصفهانی هنگام سفری تبلیغی نزد شجاع‌الدوله، حاکم قوچان، می‌گوید که "از این طایفه نیستم،"^{۵۱} و درباره پیرمردی با نام اشرف می‌نویسد که قبل از اعدام حاضر می‌شود انکار عقیده کند، "از این امر که نسبت می‌دهند خبر دارم ولی بهائی نیستم،" اما حاضر به سب و لعن نشده و اعدام می‌شود.^{۵۲} همچنین، میرزا ابوالفضل گلپایگانی که به کامران میرزا نائب‌السلطنه گفته بود که بهائیان عقیده خود را حتی از افراد خاندانشان طوری مکتوم می‌گذارند که تشخیص آنها بدون خشونت ممکن نخواهد بود.^{۵۳} همین‌گونه تصرفات نزد حاجی میرزا رضاقلی حکیم، برادر بهاء‌الله، نیز دیده می‌شود که چندین بار در ملاقات‌هایش با صدر اعظم، میرزا حسین‌خان مشیرالدوله، تماس با برادر و الایش را انکار کرده و باعث خشم مشیرالدوله شده بود.^{۵۴} بسیاری از بهائیان حتی با دشمنان خویش بر علیه هم‌کیشان خود و قتل آنها شرکت می‌کردند.^{۵۵} در بعضی احيان، انکار عقیده حتی تا حدی می‌رفت که با سب و لعن باب یا بهاء‌الله همراه می‌شد. مثال بارز سیدحسین یزدی، منشی و کاتب‌الوحی سید باب، است که تبری کرده، او را سب کرده و حتی حاضر شد بر روی وی تف بیاندازد.^{۵۶} در تاریخ نیل فقط اشاره به این می‌رود که او بنا بر دستور سید باب تقیه کرد تا نوشته‌ها و الواح او را برای آیندگان حفظ کند.^{۵۷}

رواج تقیه در میان بابیان و بهائیان البته نبایست از یادمان ببرد که صدها و هزارهایشان حاضر به نقض

عهد نبوده و هلهله کنان و در حال وجد به میدان شهادت می‌شتافتند. از آن جمله داستان ملا شیخ علی، ملقب به "عظیم"، است که در جریان سوء قصد به ناصرالدین شاه دور فعالیت داشت و بعد از فتوای قتلش "ابتدا سیدی شریب با عصائی که در دست داشت بمغز جناب عظیم نواخت مردم از اطراف هجوم کرده آجر و سنگ باو پرتاب مینمودند و سب و لعنش میفرستادند تا عاقبت با خنجر و شمشیر بدنش را پاره پاره ساختند."^{۸۴} یا داستان شمع آجین کردن سلیمان خان را که اینجا از مطالع - الأنوار، ترجمه فارسی تاریخ نبیل، نقل می‌کنیم.

حاجی ملا محمود نظام‌العلماء در آن مجلس رو بکلانتر کرده گفت داستان قتل سلیمان خان را بیان کن. کلانتر اشاره بمیرزاتقی کدخدا کرده گفت این شخص سلیمان خان را از محبس تا مقتلش برده. حاضرین از میرزاتقی درخواست کردند که واقعه را بیان کند. میرزا تقی گفت حکومت بمن امر کرده بود که نه عدد شمع تهیه کرده و نه محل بدن سلیمان خان را سوراخ کرده در هر سوراخی شمعی فرو برم. ناصرالدین شاه بحاجب‌الدوله گفته بود که درباره اتهام سلیمان خان تحقیق کامل نماید و پس از اقرار او را وادار کند که از محبت باب تبری نماید و در صورت امتناع او را بنحویکه خودش میخواهد بقتل برساند. سلیمان خان گفته بود مرا شمع آجین کنید و با طبل و نی در بازار بگردانید و آخر کار بدن مرا شقه کنید. همین عمل درباره او مجرا شد و هر نیمه از بدن او را بطرفی از دروازه نو آویختند. میرزاتقی گفت چون شمعها را آوردیم و خواستیم در بدن او فرو بریم میرغضب در وقت سوراخ کردن بدنش دستش میلرزید. سلیمان خان کارد را از دست میرغضب گرفته بدن خود فرو برد و سوراخ کرد و بمیرغضب گفت چرا دستت می - لرزد؟ اینطور بدن مرا سوراخ کن. من ترسیدم سلیمان خان بمأمورین و فراشان حمله کند. اشاره کردم تا دستهای او را از عقب ببندند. سلیمان خان گفت هر جا را من اشاره کردم

سوراخ کنید. باشاره سلیمان خان دو شمع در سینه او دو تا روی دوشهایش و یکی در زیر گردن و چهار تا در پشتش روشن کردند. صدای هیاهوی مردم و ریختن خون از زخمها او را مضطرب نساخت. با کمال شجاعت و استقامت باطراف نظر میکرد. چون کار شمع - آجین تمام شد سلیمان خان از جا برخاست. با قامتی راست مانند سرو خرامان براه افتاد. از میان صفوف جمعیت میگذشت. هر چند قدم میایستاد و بمردم میگفت شکر خدا را که بارزوی دل و جان رسیدم و تاج شهادت بر سر نهادم. ببینید محبت باب چه آتشی در دل من افروخته و دست قدرت او چگونه فدائیان خود را بمیدان جانبازی میفرستد. یکی از شمع ها که نزدیک بود تمام شود نظر سلیمان خان را جلب کرد. بصدای بلند گفت آنکه این آتش را در قلب من افروخته کاش اینجا حاضر بود و مرا میدید.

آنکه دائم هوس سوختن ما میکرد
کاش میامد و از دور تماشا میکرد

خیال نکنید من از باده اینجهانی مست شده‌ام. محبت محبوب بیهمتا سراپای مرا گرفته روح مرا تسخیر نموده و این توانائی و قدرت را بمن عطا کرده که جمیع سلاطین و ملوک آرزوی چنین موهبتی را دارند و بحال من غبطه میخورند. گاهی هم با کمال خلوص و محبت از غلبه شوق فریاد میکشید و میگفت در دوران گذشته حضرت ابراهیم خلیل را وقتی با آتش افکندند از خداوند درخواست نمود که آلام و مصائب او را تخفیف عطا کند و روح و قلبش را منتعش سازد. این بود که از مکمن غیب این ندا را شنید "یا نَارُ کونی بردا و سلاماً علی ابراهیم" (قرآن ۲۱: ۷۰). ولکن این سلیمان از اعماق قلب سوزان خود فریاد میزند و میگوید "خدایا خدایا آتش محبت خود را پیوسته در قلب من مشتعل فرما تا سراپای وجود من از شعله سوزان آن محترق گردد." میرزاتقی گفت من نمیتوانم

تمام سخنانیرا که سلیمان‌خان گفت بگویم و تأثیر عجیب بیانات او را در مردم شرح دهم. وقتیکه وارد بازار شد مرور نسیم بر اشتعال شمعها افزود. یکی از آنها که رو بتمامی گذاشته بود شعله‌اش بزخم رسید و گوشت بدنش را سوزانید. اشتعال عاشقانه سلیمان‌خان افزوده گشت و شمع را مخاطب ساخته گفت ای شمع سوزان بالاخره از کار فرو ماندی و تأثیر خود را از دست دادی. دیگر شعله تو در من تأثیر ندارد. هر چه میتوانی بکوش زیرا من از زبان شعله‌های تو مژده‌ای می‌شنوم و آوازی بگوשמ میرسد که مرا بکوی محبوب میخواند و محبت او را در قلبم زیاد می‌سازد. سلیمان‌خان در میان جمع میرفت و مانند سردار فاتحی در بین قشون خود راه می‌پیمود. بدن مشتعل او مانند چراغی تابان در ظلمتی بی‌پایان نورافشانی مینمود و چون بمقتل رسید مردم را مخاطب ساخته گفت همه میدانید که این سلیمان دارای حشمتی بی‌پایان بود. فکر نمیکند برای چه از آنهمه نعمت و جلال دست کشید و به مشهد فدا می‌شتابد؟ این نیست مگر از محبت محبوب بی‌همتا. آنگاه رو بامامزاده حسن کرد و کلماتی چند بعربی گفت که معنی آنرا ندانستم. بعد بمیرغضب اشاره کرد که بمأموریت خود مشغول باش. میرغضب بدن او را شقه میکرد و او تا جان در بدن داشت بمدح و ثنای محبوب خود ناطق بود. حکایت میرزاتقی در حاضرین اثری عجیب نمود. محمود نظام‌العلماء را از شنیدن این قصه لرزه بر اندام افتاد و بی‌اختیار گفت چه "امر عجیبی!" و بدون آنکه کلمه‌ای دیگر بر زبان راند برخاست و از مجلس بیرون رفت.^{۵۹}

گرفت که ناخودی صیحه برآورد که "من را نیز بکشید! من هم بابی هستم!" و به قدری این طور بی‌تابی و اصرار کرد تا او را نیز بردند و با آنها اعدام کردند.^{۶۰}

منابع بهائی و غیر بهائی شامل صدها نمونه از این - گونه فداکاری‌های بایبان و بهائیان‌اند که همچنین در رسانه‌های خارجی هم منعکس می‌شدند. روزنامه امریکایی نیشن (The Nation) از جمله به تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۸۶۶ تحت عنوان "دیانتی جدید"، شرح مفصلی از تاریخ دیانت بابی و قتل عام شنیع پیروان باب را، از بزرگسالان نشان تا بچه‌های شیرخواره، در کشتار تهران ۱۸۵۲، به نقل از کتاب کنت آرتور دو گوینو، مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، در دوونیم صفحه می - آورد و می‌نویسد که

در میان صفوف میرغضبان مردان، زنان و بچه‌ها را با بدن‌های شمع‌آجین شده به میدان اعدام می‌بردند، در حینی که آنها ندای "انا لله و انا الیه راجعون" برآورده بودند. یکی از آن بدیختان به زمین افتاده و میرغضبان او را مجدداً با ضربت‌های شلاق و سرنیزه‌هایشان راه انداختند و او ندایش را از نو آغاز کرد. بچه‌ها در میان راه از بین می‌رفتند و میرغضبان اجساد آنان را جلوی پای پدر و مادرهایشان می‌انداختند و آنها بدون اندک نگاهی از روی اجساد می‌گذشتند. به این وضع به میدان اعدام رسیده و در وسط سکوتی مهیب، نمایشنامه خونین به اتمام رسید. هیچ چیز استقامت محکومین را متزلزل نکرد و حتی یکی شان هم انکار عقیده نکرد.^{۶۱}

مراجع بی‌شماری اشاره بر این‌گونه فداکاری‌های بی‌حد و حساب بهائینی می‌کنند که حاضر به کتمان عقیده نبودند. یک مجله تبشیری مسیحی بر سبیل مثال از قول یکی از کشیشانی که یک هفته در ۱۸۹۳ نزد بهائیان در ایران گذرانده بود، نقل می‌کند که صدها تن از آنان به قتل رسیده، ولی هیچ‌کدامشان حاضر به نقض عهد نبوده

این‌گونه از خودگذشتگی و فداکاری‌ها حتی بر مسلمانانی تأثیر می‌گذاشت که برای "تماشای" اعدام‌ها می‌آمدند. بر سبیل مثال، یکی از داش - مشدی‌های یزدی که برای طعنه و استهزا به بایبان اعدامی آمده بود، به قدری تحت تأثیر استقامت و آرامش خاطر آنها در مقابل شکنجه و اعدام قرار

است.^{۶۳} از ۳۸ نفر دیگر که بدان‌ها در ۱۸۵۰ در تهران اختیار داده شده بود که از راه انکار عقیده نجات یابند، ۳۱ نفرشان انکار کرده و رها شدند.^{۶۴} اما هفت نفر باقی مانده، حاضر به ترک عقیده نشدند. آنها یکی بعد از دیگر جلوی چشم باقی ماندگان اعدام شدند و هر بار به باقی مانده‌ها مجدداً حق انکار عقیده داده می‌شد، ولی هیچ‌کدامشان قبول نکردند و اعدام شدند. این هفت نفر معروف به “شهادای سبعة طهران” در ادبیات بهائی الگوی تفانی و جان‌نثاری در راه عقیده شدند.^{۶۵} اما برای مشخص شدن اینکه تا چه حد انکار عقیده نزد بهائیان جنبه عمومی یا استثنایی داشته است، باید تحقیقات بیشتر در آینده صورت گیرد. نگارنده بیشتر بر این اعتقاد است که جنبه عمومی بودنشان غلبه داشته است.

بهاءالله خود در یک لوح خطاب به “یا معشر البشر” به لزوم تعادل بین ستر و اظهار علنی عقیده نصیحت می‌کند: “امروز نه خائف مستور محبوب است و نه ظاهر مشهور. باید بحکمت عامل باشند و بخدمت امر مشغول.”^{۶۶} در لوحی دیگر خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی در ظاهر می‌گویند که خود هیچ‌گاه قادر بر ستر نبوده‌اند: “لعمر الله [به خدا سوگند] این مظلوم قادر بر ستر نبوده. إنه أظهر ما أراد و هو المقتدر المختار [او آشکار ساخت آنچه را که خواست. او است توانا و صاحب اختیار].”^{۶۷} این بیان درباره لوح سلطان، یعنی ناصرالدین شاه، و به “آنچه . . . که سبب الفت و مودت و اتفاق است،”^{۶۸} اشاره دارد و به همین معنی محصور است که خود هیچ‌گاه قادر بر پرده انداختن بر تعالیم الفت و مودت و اتفاق نبوده‌اند و این ربطی به مسئله مورد بحثمان، یعنی ستر و کتمان عقیده، ندارد. با این همه، بلاشک مراجع شامل بیاناتی می‌توانند بود که با یکدیگر در تباین باشند.^{۶۹}

بهاءالله خود، همراه با سایر افراد فامیل و باقی همراهان، در تمام دوره تبعید در بغداد (۱۸۵۳-۱۸۶۳)، ادرنه (۱۸۶۳-۱۸۶۸) و عکا (۱۸۶۸-۱۸۹۲) تقیه، ستر و کتمان عقیده می‌کردند و به مسلمان معروف بودند. به ندرت و فقط به صورت

استثنایی به عنوان نمایندگان یک دیانت جدید شناخته می‌شدند. بهاءالله خودشان به سنت‌های اسلامی متمسک بودند، در مسجد نماز می‌خواندند و در ماه رمضان صیام می‌کردند تا از اذیت مردم محفوظ بمانند.^{۷۰} بهاءالله خود تأکید بر این می‌کنند که در ماه رمضان صائم بوده‌اند. می‌فرمایند:

یا مهدی علیک سلام الله و رحمته. ایام مبارک رمضان است. روزها صائمیم و شب‌ها قائمیم و ناطق. بعضی از مدعیان محبت در اطراف از عمل و حکمت هر دو محروم‌اند و لکن الله هو الستار الخیر.^{۷۱}

بخش دوم این بیان بهاءالله، علاوه بر تأکید بر صیام و کتمان در روزها و قیام و کسر کتمان و نطق در شب‌ها و دور از چشمان دشمنان، دلالت بر مطلب فوق‌العاده پراهمیتی دارد. بهاءالله به بهائینی اشاره می‌کند که به صورت ظاهر مدعی محبت‌اند، لیکن خود را از حکمت (به معنی کتمان و تقیه) محروم کرده‌اند. مقصود از محبت‌الله اینجا نیز همان خوبی است که در کتاب ایقان در مقدمه این مقاله آورده شد که انسان را “بجهتی بی دلیل سیر (می) دهد.”^{۷۲} بهاءالله آنگاه مژده می‌دهند که حتی در چنین وضعیتی که این‌گونه “مدعیان محبت” از حکمت و کتمان عقیده به روش خود ایشان دوری جسته و شاید از صیام در ماه رمضان خود را محروم ساخته‌اند، خداوند دانا بر اقدام آنها پرده ستر انداخته و آنها را حفظ می‌کند: “لکن الله هو الستار الخیر.”

الواح شامل بر حکم صریح به تقیه

۱. امر صریح به تقیه از لسان بهاءالله در “لوح بدیع” که بعد از شهادت دو نفر از شهدای بزرگ آئین بهائی آمده است، یعنی آقابزرگ نیشاپوری خراسانی، ملقب به “بدیع” و “فخرالشهداء”، جوان هفده‌ساله‌ای که به دستور بهاءالله “لوح سلطان” را برای ناصرالدین شاه برد و به همین علت دستگیر، به فلک بسته و به طرز فجیعی در ژوئیه ۱۸۶۹ از راه خرد کردن مغز و کله‌اش اعدام شد و نیز ملاعلی-جان ماهفروزی که او را پابره‌نه از مازندران به

دوم، بر این تأکید می‌شود که “ظلم ظالمین” و فداکاری‌های پیروان “که من غیر ستر و حجاب و تقیه جان انفاق نموده‌اند،” ایشان را ناچار به تمسک کردن به اصطلاحاتی کرده است از قبیل “استروا ما عندکم” و یا “التقیة دینی،” که از زبان ائمه اطهار (حروفات) نازل شده و بهاء‌الله در الواح بی‌شماری، بر سبیل مثال به محمد مصطفی بغدادی، به آن استناد می‌کند.



آقابزرگ نیشاپوری، بدیع، که لوح تقیه بعد از شهادتش صادر شد، در زنجیر میرغضبان.

سوم، علت و سبب نزول امر به تقیه ذکر می‌شود و آن “حفظ نفوس مقدسه” از انقراض و اضمحلال و قتل عام بوده است.

چهارم، اهمیت دیگر این لوح در این است که برخلاف مقوله بعضی از بهائیان که حکمت در آئین بهائی را غیر از تقیه می‌دانند، اصطلاحات تقیه و حکمت آشکارا به صورت متشابه و مترادف و دارای یک معنی و یک مضمون استفاده شده و هم‌ردیف با اصطلاحات متعدد دیگری مثل ستر و حجاب آورده شده‌اند. هدف همه این اصطلاحات مرتبط با کتمان عقیده حفظ جامعه بوده و هست.

تهران روانه کرده و روز ۲۹ ژوئن ۱۸۸۳ در تهران با بوق و نقاره و شیپور به میدان اعدام روانه کرده، بدنش را قطعه‌قطعه کردند. بهاء‌الله سال‌ها پس از شهادت بدیع استقامت و فداکاری او را ستوده و هرچه در باب او گفته به “ملح الالواح” موصوف کردند.^{۷۲} هدف از امر به تقیه آنجا، چنان که هدف از تقیه در طول تاریخ بوده و نیز در متن لوح ذکر شده است، “حفظ نفوس” و حفظ جامعه جوان از انقراض و متلاشی شدن بوده است؛ هنگامی که بعد از شهادت آن دو نفر خیلی از نفوس مشتعله و شیداییان راه فدا می‌خواستند از همدیگر در راه شهادت سبقت گرفته، جان نثار محبوب خود کنند. در این لوح می‌فرمایند:

و این که از قبل مرقوم داشتید که الواح رسیده و امر تقیه در آن نازل، هذا حق [یعنی این حقیقت دارد]. بعد از شهادت حضرت بدیع [مقصود آقابزرگ خراسانی است] علیه بهاء‌الله الابهی . . . و بعد از شهادت حضرت علی [مقصود ملاعلی ماهفروزی است] من ارض میم [مازندران] . . . امر به عدم اقرار صادر . . . استروا ما عندکم [یعنی آنچه نزد خود دارید ستر و پنهان کنید]. ظلم ظالمین و غفلت غافلین به مقامی رسیده که قلم [دائماً اشاره به خود شخص بهاء‌الله است] به کلمه یکی از حروفات [اینجا یعنی ائمه اطهار] قبل تکلم نموده. التقیه دینی الی آخرها و مقصود حفظ نفوس مقدسه بوده. ملاحظه فرمائید چه مقدار از نفوس که من غیر ستر و حجاب و تقیه جان انفاق نموده‌اند امر به حکمت شد چنانچه اکثری از الواح به آن مزین.^{۷۳}

این “امر تقیه،” چنان که قبلاً ذکر شد، تا قدر اطلاع هیچ‌گاه توسط بهاء‌الله نسخ نشده است. به این ترتیب، نکات متعددی به صورت واضح آشکار می‌شوند.

اول، تأکید بر این می‌شود که “امر تقیه . . . نازل” و “امر به عدم اقرار صادر” شد.

پنجم، تأکید می‌فرماید که حکم تقیه نه فقط در این لوح آمده است، بلکه "اکثری از الواح به آن مزین" اند و شاید بشر از دیدن آن عاجز است.

کسانی که از ترس ظالمین متفرق و پراکنده شده و تقیه می‌کرده‌اند، "کل بذکر قلم‌اعلی فائز" هستند.

دوم، مثل لوح بدیع و الواح متعدد محمد مصطفی بغدادی، بهاء‌الله در حکم تقیه به بیانات مشهور ائمه استناد می‌کنند: "استر ذهبک و ذهابک و مذهبک،" یعنی پرده بیوشان بر طلای خودت، بر رفت و آمدهای خودت و بر عقیده و مذهب خودت و همچنین، "التقیة دینی و دین آبائی،" یعنی تقیه دین من است و دین آبا و اجداد من یا "ان احفظ و کن من الساترین،" به معنی اینکه حفظ بکن [لسان خود و جامعه نوین را] و از کسانی باش که ستر کرده و کتمان عقیده می‌کنند.

سوم، مجدداً در این لوح اصطلاح حکمت را به کار می‌برند و آن را به همان معنی تقیه ذکر می‌کنند و می‌نویسند که این امر "محکم" در "کتاب الهی" نازل و همان حکم محکم حکمت حکم محکم ستر و کتمان است که نازل شده است. چهارم، در این لوح به نص صریح می‌فرماید "لیس لأحد ان يعترف بهذا الأمر امام وجوه." به مضمون اینکه هیچ‌کس حق اقرار کردن به این آئین را در مقابل دیگران ندارد.

پنجم، برای رفع هرگونه سوء تفاهم تأکید می‌شود که این حکم "به بیان صریح واضح مبین ذکر شد،" به معنای اینکه در آینده دیگر قابل به تأویل یا تفسیر نباشد.

۳. چنان که بارها به آن اشاره رفت، بهاء‌الله در الواح متعدده خویش خطاب به محمد مصطفی بغدادی، که به قول عبدالبهاء "اول شخص احباء در عراق بود،"^{۷۵} او را امر به تقیه و کتمان عقیده می‌کنند. این الواح که اکنون برای چاپ آماده می‌شوند، شاید بزرگ‌ترین مجموعه‌ای را تشکیل بدهند که خطاب به یک فردند و شامل مطالب بسیار مهم روحانی، تاریخی و سیاسی‌اند که از حوصله این مقال خارج است.^{۷۶} بر سبیل مثال، در یکی از این الواح می‌فرمایند: "یا محمد مصطفی، إنا لو نذکر الحق نخاف الفساد، و لو نستر نخاف

۲. در الواح دیگری نیز بهاء‌الله به نص صریح امر به تقیه فرموده‌اند. در لوحی خطاب به جناب آقاسیدخلیل، که در پیام بهائی به چاپ رسید، بعد از شرح اشتداد ظلم بر علیه احباء می‌فرمایند:

یا اسمی [ای اسم من]. جمیع نفوسی [همه کسانی] که در سجن [زندان] فی سبیل الله [در راه خداوند] وارد شده‌اند و نفوسی [کسانی] که از خوف [ترس] ظالمین مضطرب [پریشان] و متفرق گشته‌اند، کل بذکر قلم‌اعلی [یعنی بهاء‌الله] فائز. وارد شد بر اهل میم [یعنی مازندران] بلایائی که شبه آن در عالم شنیده نشده. لعمر الله [به خداوند قسم] این ظلم سبب فتنه و فساد کلی است در عالم . . . ان احفظ و کن من الساترین [پس حفظ کن و از آنهایی باش که پنهان می‌کنند] . . . شقاوت عباد به مقامی رسیده که قلم‌اعلی [یعنی بهاء‌الله] نوحه [نال] می‌نماید، چه که به کلمه اولیای قبل [ائمه اطهار] ناطق شده. استر ذهبک و ذهابک و مذهبک [طلاهایت را، رفت و آمدت را و آئینت را پنهان کن]. و التقیة دینی و دین آبائی [تقیه دین من و دین آبا و اجداد من است]. بعد از شهادت بدیع [یعنی آقابزرگ نیشاپوری خراسانی] علیه بهائی و رحمتی، امر حکمت محکم در کتاب الهی نازل. یعنی به بیان صریح واضح مبین ذکر شد. همچنین بعد از شهادت حضرت علی [مقصود ملاعلی‌جان ماهفروزکی شهید است] حکم ستر نازل. لیس لأحد ان يعترف بهذا الأمر امام وجوه . . . [هیچ‌کس اجازه ندارد پیروی از این آئین را در مقابل دیگران اقرار کند].^{۷۴}

در این لوح نیز چند نکته را بایست تذکر داد: اول، تأکید بر اینکه هم کسانی که به بابی یا بهائی بودن مشخص شده و اکنون زندانی‌اند و هم

الاضلال: أُسْتُر و كُن من الساترين. “مضمون آنکه ای محمد مصطفی، ما چنانچه حقیقت را ذکر بکنیم از فساد می ترسیم و چنانچه حقیقت را پنهان و ستر بکنیم، ترس از گمراه کردن دیگران داریم. پس ستر و پنهان بکن و از آنهایی باش که ستر می کنند.”^{۷۷}

این لوح نیز دارای دلالت‌های فوق‌العاده عبرت‌انگیز و نشان‌دهنده وضعیت روحی بلانهایت بغرنجی است که دائماً در تاریخ ادیان نوعی تضاد تشکیل داده است: از یک جهت لزوم تبلیغ و رساندن پیام حقیقت به دیگران همراه با لزوم تحریر آن حقیقت و از جهتی دیگر، ضرورت ستر و پنهان کردن آن عقیده و آن حقیقت برای جلوگیری از شر و فساد دشمنان. در این الواح آشکار است که حکم تقیه نزد بهاء‌الله تصمیمی ساده و آسان نبوده، ایشان در یک نوع بحران شدید در مقابل چنین تصمیمی قرار گرفته بودند: چنانچه به حقیقت متمسک بمانند، یعنی حکم به تقیه، ستر و کتمان ندهند، این باعث فساد دیگران و قتل بهائیان و متلاشی شدن جامعه می‌شود و چنانچه حقیقت را مستور و پنهان بکنند، این از جهتی دیگر سبب گمراهی دیگران می‌شود. با وجود چنین بحرانی، تصمیم واضح و روشن است: “استر و کن من الساترين”، پنهان بکن و از آنهایی باش که عقیده خود را ستر و پنهان می‌کنند.

الواح بی‌شماری در مجموعه الواح بهاء‌الله خطاب به محمد مصطفی بغدادی شامل دستور بر ستر و کتمان هست که مختصری از آنها را که به عنوان ستر آمده‌اند در اینجا برای نمونه همراه با صفحاتشان می‌آوریم:

- “ثم استر اسرار القضاء” (اسرار ماجرا را پنهان و مستور کن، ۶۰).

- “آنچه امر حال در ستر باشد خاصه در آن ارض احسنست” (۱۶۰).

- “عليك بما نطق به صاحب المعراج روح ما سواه فداه استر ذهابك و ذهابك و مذهبك ان

استر اللئالي كلها عن كل الأبصار” (آنچه را که حضرت محمد بیان فرمود، یعنی رفت و آمدت را، طلاهایت را، مذهبیت را و همه مرواریدها را از چشم همه پنهان کن، ۲۲۸-۲۲۹).

- “أشهد أن حضرتكم سترتم” (شهادت می‌دهم که حضرتعالی ستر و کتمان کردید، ۲۵۶).

- “يا مصطفی ینبغی الیوم الستر الجلیل” (۲۶۳).

- “أصل الشجره و وجب علی کل نفس حفظها و القيام بخدمتها و سترها” (اصل درخت است که همه باید آن را نگهداری کنند، به خدمت آن اقدام کنند و آن را پنهان یا محفوظ نگه دارند، ۲۶۳).

- “در هر حال ستر امر لازمست” (۲۶۵).

- “بقدر مقدور در ستر امر سعی نمایند” (۲۶۹).

- “فاعلم إنا نستتر قصص السجن” (بدان که ما

ماجرایهای زندان عکا را پنهان می‌گذاریم، ۲۷۳).

- “لك أن تستر أمر المظلوم” (بر تو لازم است

دستور/یا آئین مرا پنهان بگذاری، ۳۲۳).

- “أن استر و کن من الساترين” (ستر و پنهان کن

واز آنهایی باش که ستر و پنهان می‌کنند، ۳۲۳).

- “أن استر ما ألقیناک” (آنچه را که ما به تو القا

کردیم و گفتیم پنهان کن، ۳۲۴).

- “ثم نوصیکم بالستر الأكبر” (به شما ستر اکبر

را توصیه می‌کنیم، ۳۲۴).

- “لحضرتکم أن تستروا کل ما ذکر فی هذا

الکتاب” (بر جنابعالی لازم است آنچه را که در

این نامه آمد پنهان کنید، ۳۲۶).^{۷۸}

تقیه در دوران زمامت عبدالبهاء (۱۸۹۲-۱۹۲۲)

بعد از وفات بهاء‌الله (۲۹ می ۱۸۹۲) هیچ‌گونه

تغییری در این شیوه تقیه و احکام مخصوص

آن وارد نشد. عبدالبهاء، مثل پدر عالیقدرشان،

در مسجد نماز می‌خواندند^{۷۹} و از بهائیان تقاضا

می‌کردند که فعالانه در مراسم محرم و تاسوعا و

عاشورا شرکت بکنند.^{۸۰} خودشان نیز در مراسم

تعزیه ماه محرم شرکت می‌کردند و به روضه‌خوان

خلعت می‌دادند.^{۸۱} مثل پدرشان در ماه رمضان صیام

می‌کردند و عید فطر را برقرار می‌داشتند. حتی

زائرین اماکن مقدسه بهائیان در حیفا را دعوت به

شرکت در اعیاد اسلامی می‌کردند.^{۸۲} ازدواج و عقد

قران مابین بهائیان نیز کمافی السابق بر طبق مراسم

شریعت اسلامی اجرا می‌شد،^{۸۳} همچنان که بهاء‌الله اتباعشان را به حج مکه مکرمه دعوت می‌کردند.^{۸۴} بایست اینجا تذکر داد که تمام این دلایل بر پیروی از فرایض شریعت اسلامی را نبایست فقط در منظور تقیه و کتمان عقیده دید، چه بسا که قبل از جدایی نهایی و اعلان استقلال از شرع اسلام در دوره ولایت شوقی افندی، این آئین هنوز به همان مبادی اسلام مستند بود. اغلب الواح بهاء‌الله خطاب به محمدمصطفی بغدادی بر سبیل مثال با اعزاز و تکریم و تکبیر زایدالوصف رسول اکرم شروع می‌شوند و در آنها وی به القاب “سلطان‌الوجود” (۵۲۶)، “سید‌الأمم و محبوب‌العالم” (۳۷۳)، “سید‌الرسول” (۵۰۱) “أشرف‌الخلق” (۳۷۹)، “من لا نبی بعده” (۳۵۶، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۷۴، ۳۷۷)، “نقطه‌الوجود” (۵۳۶) و ده‌ها لقب دیگر تکریم و تفخیم می‌شود که البته ربطی به تقیه ندارد.

در دوران عبدالبهاء نیز بهائیان سرشناس، امثال حاجی میرزا محمدتقی افغان و کیل‌الدوله، بنیادگذار مشرق‌الاذکار (معبد بهائیان) عشق-آباد، برای زیارت صحن امام رضا در مشهد می‌رفته‌اند و مراسم زیارت را با اصرار زیاد و به‌رغم ممانعت شدید علما اجرا می‌کردند.^{۸۵} به معنی دیگر، حتی در مقابل ممانعت علما از حق مشروع خود برای زیارت اماکن مقدسه شیعیان دست‌بردار نبوده‌اند و بدین وسیله بر مسلمان بودن خویش اصرار می‌ورزیدند. عبدالبهاء نیز، به مانند پدر، نزد دوستان و همسایگان و سایر مردم فلسطین به مسلمان معروف بودند. تعداد بزرگی از روشنفکران و نویسندگان ترک و عرب امپراتوری عثمانی، که بسیاری از آنها نیز با ارادت زیاد و محبت به شخص ایشان خاطرات خود را نوشته‌اند یا حتی خود بابتی و بهائی شده بودند، بعد از ساعت‌ها و روزهایی متمادی که در محضر عبدالبهاء گذرانده و با ایشان مصاحبه کرده بودند، ایشان را سرکرده یک فرقه متنور از فرقه‌های اسلام حساب می‌کردند.^{۸۶} در طول این مدت، آئین بهائی فقط در غرب به عنوان دینتی جدید معروف شد و در شرق جزئی از اسلام ماند. ماری مکسول، روحیه‌خانم، همسر شوقی افندی،

می‌نگارند که عبدالبهاء قادر بر این نشد که پوست سنت‌های اسلامی را بشکافد و از قالب آن دایره خارج شود.^{۸۷}

این که عبدالبهاء نیز مثل پدر خود تقیه می‌کرده‌اند کاملاً آشکار و واضح است. در مراسم خاکسپاری هر دو، جمعیت بزرگی از مسلمانان و مسیحیان و یهودیان، چه از مردم عادی و چه از سران براننده دینی و اجتماعی، شرکت کردند. اگر دعوی مظهریت و تأسیس دینتی جدید برایشان معلوم بود، بلاشک امکان نداشت که در آن مراسم شرکت کنند. همچنین، بهائیان در این دوران طبق مراسم شریعت اسلامی دفن می‌شدند و سنگ قبر آنها با نقش الفاتحه مزین بود. چنان که سنگ قبر محمدمصطفی بغدادی نیز به دستور عبدالبهاء تهیه دیده شد و با نقش الفاتحه و هوالباقی مزین گشت. مرقد این حواری بهاء‌الله در شهر اسکندرون ترکیه باقی‌مانده و از سوی بهائیان آن سامان نگهداری و محافظت می‌شود، لیکن سنگ اهدائی عبدالبهاء چندی پیش تبدیل به سنگی مدرن شده است که اثری از فاتحه سفارشی عبدالبهاء باقی نگذاشته است و بدین طریق بخشی از تاریخ و فرهنگ بهائی آن دوران به دست فراموشی سپرده شد.

حتی اروپاییانی که در فلسطین می‌زیستند، بهائیان را پیروان یکی از فرقه‌های اسلام می‌شناختند. روزنامه زهاد آلمانی، معروف به تمپلرها (Templer)، که در دامنه کوه کرمل در حیفا کولونی آلمانی‌ها را ساخته و هم‌زمان با بهاء‌الله در ۱۸۶۸ در انتظار رجعت مسیح به فلسطین رسیده بودند، به تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۸۷۱ بر سبیل مثال می‌نویسد: “آنها (یعنی پیروان بهاء‌الله) را عقیده بر این است که مسیح به زودی رجعت خواهد کرد، لیکن رجعت او روحانی خواهد بود و نه جسمانی... تعداد آنها در ایران بین هفتاد هزار و هشتاد هزار نفر است و آنها عقیده خود را آشکار نمی‌سازند.”^{۸۸} جالب است که این شیداییان رجعت مسیح سه سال پس از رسیدن به ارض اقدس و همسایگی با جامعه بهائی هنوز

کمترین اشاره‌ای به اعتقاد بهائیان مبنی بر تحقق این وعده با ظهور بهاء‌الله نشنیده بودند و حتی تا بعد از وفات عبدالبهاء نیز نمی‌شنوند، در حینی که با سنت تقیه نزد بهائیان آشنا بودند. پنجاه سال بعد، همان روزنامه که اسمش عوض شده بود، دربارهٔ وفات عبدالبهاء می‌نویسد: "بعد از مرگ بهاء (مقصود بهاء‌الله است) فرزند وی، عباس، جانشین او شد. او نیز مثل پدر مسلمان ماند، لیکن اقدام می‌کرد که دیانت اسلام را راسخ‌تر بکند و از یک جانبگی هایش رهایی بخشد."^{۸۹}

در طول دهه‌های متمادی همسایگی و زندگی پهلو به پهلو با بهائیان، تمپلرها کمترین معلوماتی در دست نداشتند که همسایگان بهائی‌شان مسلمان نیستند. فؤاد ایزدی‌نیا در مقالهٔ بی‌نهایت پرشماری دربارهٔ تمپلرهای آلمانی بر این مسئله تأکید می‌کند و می‌نویسد: "جمال مبارک [یعنی بهاء‌الله] اتباع خود را از تبلیغ امرالله در سرزمین عثمانی منع فرموده بودند، بنابراین تبلیغ یک گروه آلمانی مقیم حيفا ممکن بود اشکالات زیادی برای جامعهٔ کوچک امر به وجود بیاورد."^{۹۰} خاطرات بسیاری از تمپلرها که در بخش دوم این مقاله آمده است، متضمن خاطرات بسیاری از بازماندگان تمپلرهاست که از جمله نصب خیمهٔ بهاء‌الله در هنگام قدمشان به حيفا، ناخوشی ایشان و بستری شدنشان در منزل تمپلرها، دیدارهای متعدد عبدالبهاء از منزل تمپلرها و توقف در حیاطشان را همه و همه به خوبی بیاد دارند، لیکن هیچ‌کس از آنها به خاطر نمی‌آورد که بهاء‌الله ادعای رجعت مسیح را کرده باشد یا اینکه عبدالبهاء چونان سرکردهٔ یک دیانت جدید در خاطرشان مانده باشد. دعوی مظهریت بهاء‌الله در لوح هرتیک (Hardegg)، سرکردهٔ تمپلرهای فلسطین، به قدری پوشیده و به شیوهٔ رمز و حروف ابجد نوشته شده است که حتی برای دانشمندان متبحر بهائی امروز نیز به سادگی قابل فهم نیست، چه رسد به آقای هاردگ که بلاشک از چنین رساله‌ای، حتی اگر اصلاً قادر به خواندن آن نص می‌بود، هیچ سر در نیاورده است.^{۹۱} عبدالبهاء نیز مثل پدر خودشان در مناسبات

متعدد بهائیان را دعوت به تقیه و کتمان عقیده می‌کرده‌اند. در مجموعهٔ الواح ایشان خطاب به محمدمصطفی بغدادی، که در اختیار نگارنده هستند و همراه با الواح بهاء‌الله در حال ویرایش و آماده‌سازی برای چاپ‌اند، بسیاری از این‌گونه اشارات به چشم می‌خورد. این‌گونه نصوص در مجموعه‌های دیگری نیز آمده است. بر سبیل مثال، در مجموعهٔ مکاتیب عبدالبهاء، ایشان آشکارا و به صورت قطعی امر به تقیه می‌کنند. عبدالبهاء در نامه‌ای به تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۹۲۱ خطاب به شیخ فرج‌الله کردی، از بهائیان سرشناس و طراز اول مصر که صاحب نشریات بی‌شماری در دورهٔ عبدالبهاء بود و مثل محمدمصطفی بغدادی از بهائیان سلحشور و شجاعی بود که دائماً بی‌باکانه و علناً ابلاغ کلمهٔ الله را می‌کردند و بدین علت مراراً و تکراراً چه از طرف بهاء‌الله و چه از طرف عبدالبهاء به حکمت و تقیه و کتمان دعوت می‌شده است، می‌فرمایند:

و اما سريان الحقيقة في عروق الفطنة
الاذكاء العقلاء المستعدين لكشف الحقيقة
الساطعة فسيب سرورنا. و لكن عليكم
بالحكمة التامة لأن الناس في سبات عظيم
و حجاب غليظ لا يتمنون التقرب الى الله و
التشبث بالعروة الوثقى التي لا انفصام لها . . .
بناء على ذلك عليكم بالتقية.^{۹۲}

مضمون اینکه جاری شدن حقیقت در رگ‌های اشخاص بافطنت و زرنگ و عاقل که استعداد کشف حقیقت را دارند مایهٔ خوشنودی ما شد، لیکن شما بایست مراعات حکمت را به وجه اتم بکنید. چون مردم در خوابی عمیق و تحت حجابی غلیظ خفته‌اند، نمی‌خواهند به خدا نزدیک بشوند و نمی‌خواهند به عروهٔ وثقی که ناگسیختنی است متشبث باشند . . . به این علت شما باید تقیه بکنید.

در لوح دیگری که در رمل اسکندریه در ۱۹۱۱ به دست خط خود عبدالبهاء به فرج‌الله کردی خطاب شده است می‌نویسند:

ای شیخ محترم. در السن و افواه ناس مفتیاتی چند انتشار یافته که ضرر به امر دارد. لهذا باید من ملاقات با بعضی نفوسی مهمه نمایم و این افکار را زائل نمایم. و تا بحال هرکس ملاقات نمود منقلب گردید. اگر نفسی از احبا زبان به تبلیغ گشاید و به نفسی حرفی ولو به مدافعه بزند مردم بکلی فرار نمایند و نزدیک نیابند. لهذا جمال مبارک [یعنی بهاءالله] تبلیغرا در این دیار حرام فرموده‌اند. مقصود اینست که احباء باید که ایامی چند بکلی سکوت نمایند و اگر کسی سؤال نماید بکلی اظهار بی‌خبری کنند که همهمه و دمدمه قدری ساکن شود و من بتوانم که به مصر آیم و با بعضی نفوس مهمه ملاقات کنم. زیرا حال حکمت اقتضاء چنین می‌نماید. لهذا جمیع احباء را بکلی از تکلم از این امر البته حال منع فرمائید . . . ۹۳

در این دو نامه، عبدالبهاء به صورت روشن و واضح و به همان نحو که در الواح بهاءالله آمده است، امر به تقیه می‌کند. همچنین، بر این امر تأکید می‌شود که بهاءالله تبلیغ را در آن دیار و در تمام امپراتوری عثمانی منع کرده بودند، و علت منع این بود که چنان که نفسی زبان به تبلیغ گشاید، "مردم بکلی فرار نمایند" و همهمه و دمدمه، و به معنی دیگر غوغا و فساد، به وقوع پیوندد. و لذا دستور می‌فرمایند که احباء "بکلی اظهار بی‌خبری کنند . . . و بکلی از تکلم در این امر . . . منع" شوند. عبدالبهاء نیز در این الواح، مثل پدر، اصطلاح حکمت را هم‌ردیف با اصطلاح تقیه و کتمان عقیده به کار می‌برند. واضح می‌شود که اصطلاح حکمت در مراجع بهائی همان معنی و مضمون اصطلاحات تقیه و ستر و کتمان را می‌دهد.

نهی از تقیه در دوره ولایت شوقی افندی (۱۹۲۲-۱۹۵۸)

اولین اشاره به منع تقیه در توقیعی از توقیعات ولی امرالله بهائیان خطاب به محفل روحانی ملی ایران به تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۲۷ آمده است. تا آن

زمان واضح است که تقیه در جامعه بهائی به صورت بسیار طبیعی و معمول رایج و متداول بوده است. تا دوره ولایت شوقی افندی، بهائیان عموماً نمی‌بایست دارای هویت محدد و صرفاً "بهائی" بوده باشند. عبدالبهاء تأکید بر این می‌کردند که بهائیان می‌توانند هویت سابق خود را حفظ کنند و "بهائی مسیحی، بهائی فراماسونی، بهائی یهودی یا بهائی مسلمان" باشند.^{۹۴} مهرداد امانت این حقیقت را در پژوهش معممق و فراگیر خود دربارهٔ یهودیان بهائی ایران مطرح کرده است که نشان‌دهندهٔ هویت‌های متعدد آنان در دوران قبل از ولایت شوقی افندی است.^{۹۵} توقیع سابق‌الذکر شوقی افندی در باب هفتاد و دوم کتاب گنجینهٔ حدود و احکام، تحت عنوان "در نهی از تقیه و کتمان عقیده" به چاپ رسیده است که همین عنوان به تنهایی دلیلی قطعی بر رواج تقیه تا آن ایام است. در این توقیع، شوقی افندی در خصوص سجلات احوال و قید مذهب بهائیان و روش عقد قران اسلامی در میانشان می‌نویسند:

اگر چنانچه مجبور و مکلف بر تعیین و قید مذهب گردند البته کتمان نمایند و بتظاهر و تصنع متشبث نشوند. عقیده خویشرا در کمال جرأت و وضوح اظهار نمایند و از عواقب و نتایج بیان حقیقت و ابراز مافی‌الضمیر خائف و نگران نشوند . . . مسامحه در این موارد مخل در نظام امرالله و علت توهین و تحقیر دین‌الله گردد.^{۹۶}

همچنین هشدار می‌دهند:

عقیده کتمان نمایند و از تقیه اجتناب بنمایند. از پس پردهٔ خفا برون آیند و قدم بمیدان خدمت گذارند، مضطرب [پیشان] و هراسان نباشند . . . استحفلکم یا احباءالله بیدل الجهد الجهید . . . و التمسک بهذا الحبل‌المتین [ای بهائیان، شما را قسمتانی می‌دهم، بی‌نهایت سخت و جدی کوشش کنید . . . و این طناب و بند محکم را نگاه دارید].^{۹۷}

و تزویر،^{۱۰۴} ”خدعه و دسیسه و توطئه“^{۱۰۵} به حساب آورده و آن را به شیعیان که ”به تقیه و خوف و جبن عادت کرده‌اند،“^{۱۰۶} منسوب دارند. اینکه این نهی خود تا چه حد سؤال‌های شرعی و قانونی با خود همراه داشته باشد، بحثی خارج از حوصله این مقال است.

با وجود این نهی صریح، شوقی افندی خود استثنائاتی را نیز قبول داشتند. مثال بارز جورج تاونزند است، کشیش ایرلندی‌ای که در ۱۹۱۸، بعد از شنیدن از این دیانت نوین با عبدالبهاء مراسله کرد و بعد از تصدیق دعوی بهاء‌الله از طرف عبدالبهاء دعوت شد که کلیسا را تحت هدایت آئین بهائی بیاورد. تاونزند که تا ۱۹۴۷ اسقف کلیسای انگلیکان ایرلند بود، سعی بر تبلیغ این امر در بین کشیشان و افراد جامعه خود می‌کرد که بهاء‌الله رجعت مسیح موعود است. فعالیت‌های تبلیغی او بی‌نتیجه ماند و در آن سال، به دستور شوقی افندی از کلیسا استعفا کرد و از مؤسسين اولین محفل روحانی بهائی دUBLIN شد. شوقی افندی او را در ۱۹۵۱ به مقام رفیع ایادی امرالله منصوب کرد و او تا وفاتش در ۱۹۵۷، مصدر خدمات فراوانی برای گسترش بهائیت در ایرلند و انگلستان بود.^{۱۰۷} بعد از وفات شوقی افندی در ۱۹۵۷، به‌رغم اشاراتی به بقای این سنت در اوضاع استثنائی، تقیه و کتمان به نص صریح بیت‌العدل اعظم بر اهل بها مذموم مانده است.^{۱۰۸}

دیانت‌های بابی و بهائی هر دو در مذهب شیعه اثنی عشری ریشه دارند، ریشه‌هایی بس عمیق و پایه‌دار. تقیه نزد شیعیان دو جنبه داشته است. علاوه بر جنبه حفظ جان شخص و جامعه در اوقات خطر، جنبه‌ای باطنی و روحانی نیز داشته است. چنانکه ائمه حاملان و نگهداران علم لدنی الهی‌اند که فقط با نخبگان مورد اعتماد می‌توانند آن را در میان گذارند. جامعه شیعیان نیز همانند ائمه معصوم حامل و نگهدار بخشی از آن علم-اند و وظیفه دارند آن را نگهداری و از چشم اغیار پنهان کنند و به همین سبب، این وظیفه به آنها احساس همبستگی با هم‌اندیشان و برتری

از لحن این نامه‌ها واضح است که ترس و هراس بهائیان در دوران قبل از ۱۹۲۷ باعث تقیه و کتمان عقیده می‌شده است و آنها در این مسئله اشکالی نداشتند، بلکه با استناد به الواح بهاء‌الله و عبدالبهاء تقیه را امری مجاز و بسیار عادی و حتی ضروری تلقی می‌کردند. جمله ”استحفلکم یا احباءالله،“ که در متن اصلی این توقیع به خط درشت نوشته شده و به چاپ رسیده است، به معنی اینکه شما را ای احباءالله به خدا قسم می‌دهم که - چنانکه در توقیع اول آمده بود - عقیده خود را از این به بعد ”درکمال جرأت و وضوح اظهار“ و از پس پرده خفا برون آرید، حکایت از نگرانی بی‌حد و حصر شوقی افندی از رواج این سنت می‌کند و شاید در توقیعات دیگر کمتر دیده شود که ایشان بهائیان را به خدا قسم دهند که از عادت یا سنت دیگری دست بردارند.

در توقیعات متعدد دیگری که در سال‌های بعد از طرف ولی‌امرالله بهائیان در همین شأن نوشته شده است،^{۹۸} دائماً و مستمراً به منع و نهی از تقیه تذکر می‌دهند. می‌نویسند: ”مبدأ اصلی که اس اساس است و انحراف از آن قطعاً ممنوع، **عدم کتمان عقیده و ترک تقیه** و مدهانه (یعنی ماست مالی کردن) با اولیای امور است...“^{۹۹}

لحن این توقیعات خطاب به اشخاصی نیست که سال‌های سال دست از تقیه برداشته و آن را سنتی مذموم حساب می‌کرده‌اند، بلکه کاملاً برعکس خطاب به افراد جامعه‌ای است که بیش از هشتاد سال پس از اعلان ظهور هنوز به صورت کاملاً طبیعی و اعتیادی متمسک به تقیه بوده و عقیده خود را کتمان می‌کرده و مراسم ازدواج و دیگر مراسم را براساس شریعت اسلامی اجرا می‌کرده و خود را در ثبت اسناد تحت عنوان مسلمان ثبت می‌کرده‌اند.

در این توقیعات و در ادبیات بهائی به بعد از آن دوره رایج می‌شود که تقیه و کتمان را ”مدهانه،“^{۱۰۰} ”علت توهین و تحقیر،“^{۱۰۱} ”نظاھر و تملق،“^{۱۰۲} ”دروغگویی و ریاکاری،“^{۱۰۳} ”حیله

نسبت به دگراندیشان داده و رابطه مستقیم آنها را با امامان معصوم خود برقرار می‌سازد.^{۱۰۹} هدف از سنت تقیه حفظ اسرار الهی حتی در بین خود افراد جامعه درونی خودی نیز هست.^{۱۱۰} بلاشک انعکاس چنین رابطه‌ای را در جامعه بهائی نمی‌شود نادیده گرفت.

در این مقاله واضح شد که تقیه، ستر و کتمان عقیده یا به اصطلاحی دیگر، حکمت، در میان بابیان و بهائیان در طول دوران سید باب، بهاء‌الله و عبدالبهاء رواج تام داشته است و بهائیان با استناد به نص احکام قطعی باب، بهاء‌الله و عبدالبهاء در پیروی از این سنت دیرینه به هیچ‌وجه احساس شرمندگی نمی‌کرده‌اند. همچنین، روشن شد که خود سید باب، بهاء‌الله و عبدالبهاء به تقیه و کتمان متمسک بوده، در مراسم و اعیاد اسلامی شرکت می‌کرده، در ماه رمضان صیام می‌کرده و در نزد مردمان به مسلمان معروف و مشهور بوده‌اند. بهائیان نیز، مثل آنان، در مراسم تاسوعا و عاشورا شرکت می‌کرده، در مساجد نماز می‌خوانده، ازدواج اسلامی می‌کرده و حتی از بستگان و افراد فامیل کتمان عقیده می‌کرده‌اند. همچنین، واضح شد که اولین اشاره صریح به منع تقیه در توقیع شوقی افندی، مورخ ۹ نوامبر ۱۹۲۷، آمده است که با اصرار و پافشاری شدید ایشان در توقیعات متعدد بعدی، بهائیان به صورت تدریجی از این سنت دست برداشته و جامعه بهائی با استناد به این توقیعات امروز تقیه را سنتی مذموم حساب کرده و از آن اجتناب می‌جوید.

گفته شده است که "تاریخ آینه گذشته است و درس حال." اگر جامعه‌ای حافظه تاریخی خود را از دست بدهد، دچار خللی جبران‌ناپذیر می‌شود و بلاشک دچار عوارضی خواهد شد که گریبان جوامع دیگر را گرفت. تحری حقیقت از مبادی اساسی آئین بهائی و یکی از ضمانت‌های اصلی صیانت آن است. چنانچه در راه چنین شرط اساسی سد و مانعی گذاشته شود یا به هر حجتی که باشد، سانسور اجرا شود، عاقبت گمراهی دیگران و تحریف و تزویر تاریخ است.

عاقبت آن وضعیت اسفباری خواهد بود که محققان نامداری که دسترسی به این‌گونه بررسی‌ها نداشته‌اند، دانسته یا ندانسته، دست به جعل تاریخ زده و با اشمئزاز از ادیان دیگر می‌نویسند که آنها "در تحت نفوذ فرهنگ تقلید و تعبد و تقیه . . . مسخ شخصیت پیدا کردند."^{۱۱۱} یا می‌نگارند "بهائی‌ستیزان به خوبی می‌دانند که بهائیان تقیه نمی‌کنند و مرگ را بر نفی اعتقاداتشان ترجیح می‌دهند . . . جاسوسی را باید در میان کسانی جست که به آئین بهائی و تعالیم آن باور ندارند و اهل دروغ و تقیه هستند."^{۱۱۲}

چنین دیدگاه‌ها، که رواج زیاد در نشریات بهائی دارند، کمترین ربطی به تاریخ این آئین نداشته و پیروی از این سنت را به کلی نادیده گرفته و از یاد برده‌اند. علاوه بر این، در ذهن خواننده که اطلاعی از الواح مربوط به تقیه ندارد، مجسم می‌سازد که دروغ و تقیه یکی هستند و در نتیجه، امر به تقیه امر به دروغ است. دانسته یا ندانسته، آنها بهاء‌الله و عبدالبهاء را متهم می‌کنند که امر به دروغ و ریاکاری کرده‌اند.

اینکه تا چه درجه بهائیان در ایران امروز نیز دست به تقیه می‌زنند تا فرزندان‌شان برای تحصیل بتوانند وارد دانشگاه شوند یا تا تصمیم به هجرت عقیده خود را مسکوت و مکث می‌دارند، امری است که باید تحقیقات آینده آن را نشان دهد. بلا تردید، و برعکس مقوله‌های رایج در ادبیات بهائی، می‌شود با استناد به گزارش‌های منابع خصوصی از ایران گفت که تعداد آنها از هزاران تجاوز می‌کند.

شرط اساسی تحری حقیقت بی‌طرفی کامل، و به بیان بهاء‌الله در کتاب ایقان که در مقدمه به آن اشاره رفت، پاکسازی قلب از هر اثر بغض و نفرت و یا حتی حُب و عشقی است که دیده‌ها را تیره سازد و انسان را کورکورانه به اشتباه برد. شاید چنین حُب و عشق زیاده از حد شرح حال کسی باشد که "آن حب او را بجهتی بیدلیل میل (می)دهد،" که در ترجمه انگلیسی شوقی افندی

Washington D. C., 6 November 1912. *Abdu'l-Bahá, The Promulgation of Universal Peace* (Wilmette, Illinois: Bahá'í Publishing Trust, 1982), 394.

^۵ متن این بیان همراه با ترجمه شوقی افندی در ختام این مقاله آمده است. بنگرید به پانوش ۱۱۳.

^۶ مؤژان مؤمن، "شالوده اجتماعی و اهمیت تاریخی جامعه بهائی عشق‌آباد،" ترجمه کیومرث مظلوم، پیام بهائی، شماره ۳۱۸ (مه ۲۰۰۶)، ۳۰-۴۰، نقل از ۳۳.

^۷ مؤمن، "شالوده اجتماعی و اهمیت تاریخی جامعه بهائی عشق‌آباد،" ۳۳.

^۸ مؤمن، "شالوده اجتماعی و اهمیت تاریخی جامعه بهائی عشق‌آباد،" ۳۴.

^۹ مؤمن، "شالوده اجتماعی و اهمیت تاریخی جامعه بهائی عشق‌آباد،" ۳۴.

^{۱۰} بنگرید به هوشنگ رأفت، "تاریخ مختصر کشورهای بالظیق،" پیام بهائی، شماره ۱۹۵ (فوریه ۱۹۹۵)، ۲۴-۳۰، نقل از ۲۷.

^{۱۱} Shamil Jeppie, *Language, Identity, Modernity. The Arabic Study Circle of Durban* (Cape Town, HSRC Press, 2007), 68-102; Shamil Jeppie, "Identity Politics and Public Disputation. A Baha'i missionary as a Muslim modernist in South Africa," *Journal for Islamic Studies*, vol. 27(2007), 150-172; see also the book review by Yasien Mohamed in *Kronos, Southern African Histories*, No. 35, (November 2009), 268f at <http://www.jstor.org/stable/41056635> and M. Haron, "Language, Identity, Modernity: The Arabic Study Circle of Durban, by Shamil Jeppie," *African Affairs*, 109:434 (September 2009), 174-175.

^{۱۲} Karman Ekbal, "Taqiyya und Kitmán in den Bábí und Bahá'í Religionen," in *Akten des 27. Deutschen Orientalistentages. Norm und Abweichung*, herausgegeben von Stefan Wild und Hartmut Schild (Würzburg 2001), 363-372; see also Kamran Ekbal, "Taqiya III. Among Babis and Bahais," in *Encyclopaedia Iranica* at <http://www.iranicaonline.org/articles/taqiya-iii-among-babis-and-bahais>; see also Felipe Duque, "From 'Taqiyya' to 'Hikmat.' Bábí and Bahá'í Identity Management and Responses to Stigmatization," A thesis (unpublished), submitted to the faculty of Emory College of Emory University for B.A. with honors (29 April 2002).

^{۱۳} ملیح بهار، "از ستاره تا سرور،" پیام بهائی، شماره ۱۹۱ (اکتبر ۱۹۹۵)، ۴۱-۵۱، نقل از ۴۲.

^{۱۴} اسپهر منوچهری، کاربرد تقیه در ادیان بابی و بهائی (اکوتو/ایتالیا، تکثیر به صورت فتوکی در مجمع عرفان، ۱۹۹۹)؛ نیز Sepehr Manuchehri, "The Practice of Taqiyyah (Dissimulation) in the Bábí and Bahá'í Religions," *Australian Bahá'í Studies*, 2 (2000), 221-253.

دسترس پذیر در

<http://www.h-net.org/~bahai/notes/vol3/taqiya.htm>

برای مراجع بیشتری درباره تقیه در دوره بابیه بنگرید به Denis MacEoin, *The Messiah of Shiraz*, *Studies in*

به معنی "گورکورانه [به طرفی] کشیده شدن" آمده است و به همان علت شاید او را وادار کرده باشد که مراجع اصلی و تحقیقات و بررسی - های تاریخی را نادیده گیرد. اصل این بیان را مسک‌الختام بحثمان می‌کنیم.

ولیکن ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم [یعنی بهاء‌الله] گذارد باید در بدایت امر قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارت تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از نقوش شبیه [تیره و تاریک] و صور ظلیه [واهی] مقدس گرداند بقسمی که آثار حُب و بغض در قلب نماند که مبدا آن حُب او را بجهتی بی - دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید.^{۱۱۳}

بهاء‌الله، کلمات مکنونه (چاپ دهلی: بی‌جا، بی‌تا)، شماره ۳۵ تأکید و تشدید بر کلمات در اینجا و در همه مقاله از نگارنده است. نگارنده از آقایان دکتر فریدون وهمن و دکتر مهرداد امانت، که با دقت و محبت درباره این مقاله بحث کردند، سپاس‌گزار است.

آنجیل متی، باب ۷، آیه ۶.

همچنین بنگرید به سوره آل‌عمران، آیه ۲۹.

پیام ملکوت، جمع‌بندی عبدالحمید اشراق خاوری، نقل از خطابات عبدالبهاء (نسخه اینترنتی کتابخانه مراجع و آثار بهائی)، ۲۹. متن انگلیسی یکی از خطابات ایشان که اصل فارسی آن در دسترس نیست واضح‌تر است و می‌گوید که دین، چنانچه در تضاد با علم باشد، "بلا تردید خرافات است."

"If religious teaching, however, be at variance with science and reason, it is unquestionably superstition. The Lord of mankind has bestowed upon us the faculty of reason whereby we may discern the realities of things. How then can man rightfully accept any proposition which is not in conformity with the processes of reason and the principles of science? Assuredly such a course cannot inspire man with confidence and real belief." Talk delivered by Abdu'l-Bahá at Universalist Church,

in the fingers, religion will be the most harmful agency on this planet,” in *Abdu'l-Bahá, Divine Philosophy* (1918), 161. <http://bahai-library.org/books/div.phil/divine.philosophy.09.html>

³¹Udo Schäfer et al., *Desinformation als Methode. Die Baha'ismus Monographie des F. Ficicchia* (Hildesheim: Olms, 1995), 270.

³²Taherzadeh, *The Revelation of Bahá'u'lláh*, vol. 4, 92.

³³Taherzadeh, *The Revelation of Bahá'u'lláh*, vol. 2, 111.

³⁴Taherzadeh, *The Revelation of Bahá'u'lláh*, vol. 3, 56, 74, 179; vol. 4, 176.

³⁵Taherzadeh, *The Revelation of Bahá'u'lláh*, vol. 3, 93.

³⁶Taherzadeh, *The Revelation of Bahá'u'lláh*, vol. 2, 24.

³⁷Taherzadeh, *The Revelation of Bahá'u'lláh*, vol. 2, 25.

³⁸Susan Stiles Maneck, “Wisdom and Dissimulation. The use and meaning of hikmat in the Bahai Writings and history,” in *Bahá'í Studies Review*, vol. 6 (1996), 11-23 quote on 14, 16. http://breacaisdemon.co.uk/abs/bsr06/62_maneck_hikmat.htm; also <http://www.h-net.org/~bahai/notes/vol3/taqiya.htm>

³⁹محمدطاهر مالمیری، تاریخ شهدای یزد (قاهره: بی جا، ۱۹۲۳)، ۳۰-۳۴، به نقل از مقاله منک.

⁴⁰Maneck, “Wisdom and Dissimulation,” 3.

⁴¹بنگرید به شماره ۱۲ خلاصه مقاله Manuchehri, “The Practice of Taqiyyah.”

⁴²“disallowed by Bahá'-Alláh,” in Felipe Duque, *From 'Taqiyya' to 'Hikmat,'* 34.

⁴³Dawn Breakers, *Nabil's Narrative of the Early Days of the Bahá'í Revelation*, 464, 465.

⁴⁴Dawn Breakers, *Nabil's Narrative of the Early Days of the Bahá'í Revelation*, 267.

⁴⁵فاضل مازندرانی، امر و خلق (نسخه اینترنتی)، جلد ۳، ۱۲۵. دسترس پذیر در

<http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK3/ak3-125.html>

⁴⁶مجموعه الواح حضرة بهاء الله بافتخار حضرة محمدمصطفی البغدادی و ضلعه و انجاله جناب حسین افندی اقبال و علی افندی احسان و امین البدیع ابوالوفاء و الدكتور ضیاء مبسوط، نسخه خطی که به اهتمام نگارنده برای چاپ آماده می شود، ۱۶۰. ⁴⁷مجموعه الواح حضرة بهاء الله، ۱۶۰.

⁴⁸“During the course of Babi and Baha'i Dispensations, ‘taqiyyih’ has been observed in its varying degrees at different times and under different conditions.”

این سند در جواب ده سؤال شاعری بحرینی آمده که آن را در ملحقات کتابش چاپ کرده است. بنگرید به علی الجلوی، البهائیه، السیره، التاسیس، المعتقد. البهائون فی البحرین (البحرین: المنامه، ۲۰۰۷).

⁴⁹“Notwithstanding what we have said of the slaughter, imprisonment and plundering, the

Early and Middle Babism (Leiden: Brill, 2009), 508-509.

⁴⁹فاضل مازندرانی، ظهورالحق، جلد ۴، ۲۹۱، به نقل از منوچهری، کاربرد تقیه، ۲۳.

¹⁶The Dawn Breakers, *Nabil's Narrative of the Early Days of the Bahá'í Revelation*, translated from the original Persian by Shoghi Effendi (repr. London: Bahá'í Publishing Trust, 1975), 222ff.

تاریخ نیبل چون به قلم شوقی افندی، جانشین عبدالبهاء و مبین شرعی آیات آثار بهائی، نقل شده است، امروز در تاریخ-نگاری بهائی جنبه تاریخ اصلی نشأت آئین را دارد.

¹⁷Shoghi Effendi, *God Passes By* (Wilmette: Bahá'í Publishing Trust, 1979), BRL, 24; <http://reference.bahai.org/en/t/se/GPB/gpb-3.html.utf8?query=zun%3BAz%3AD&action=highlight#gr13>

اصطلاح لوح و جمع آن، الواح، که در این مقاله می آید از اصطلاحات قرآنی (البروج ۲۲، الأعراف ۱۴۵، ۱۴۵، ۱۵۰ الخ) است که در نوشته های سید باب و بهاء الله اشاره به بیانات خودشان یا بیانات سید باب است.

¹⁸Dawn Breakers, *Nabil's Narrative of the Early Days of the Bahá'í Revelation*, quote on 223.

¹⁹Dawn Breakers, *Nabil's Narrative of the Early Days of the Bahá'í Revelation*, quote on 321.

²⁰منوچهری، کاربرد تقیه، ۲۵.

²¹بر سبیل مثال بنگرید به داستان ملاعبدالخالق یزدی در Adib Taherzadeh, *The Revelation of Bahá'u'lláh* (Oxford, George Ronald, 1988-1992), 4 vols., quote on vol. 2, 109f.

²²Kamran Ekbal, “Taqiyya und Kitmán,” quote on 166.

²³محمدعلی فیضی، حضرت نقطه اولی (لانگهین: لجنة ملی نشر آثار امری به لسان عربی و فارسی، ۱۹۸۷)، ۳۳۲.

²⁴Abbas Amanat, *Resurrection and Renewal. The Making of the Babi movement in Iran 1844-1850* (Ithaca and London, Cornell University Press, 1989), 201.

²⁵به نقل از نص فارسی منوچهری، کاربرد تقیه، ۴؛ ترجمه انگلیسی در

Amanat, *Resurrection and Renewal*, 200.

²⁶Dawn Breakers, *Nabil's Narrative of the Early Days of the Bahá'í Revelation*, quote on 65.

²⁷آنگاه شاگردان خود را قدغن فرمود که به هیچ کس نگویند که او مسیح است. “انجیل متی، باب ۱۶، آیه ۲۰.

²⁸منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (ویلمت، ابلی نویز: بهائی پابلیشینگ تراست، ۱۹۷۹)، جلد ۱، ۱۴۴؛ نسخه اینترنتی کتابخانه مراجع و آثار بهائی.

²⁹عبدالبهاء، تذکره الوفاء فی ترجمه حیاة قدماء الأحباء (حیفا: المطبعة العباسیه، ۱۳۴۳/ق/۱۹۲۴م)، ۲۰۲-۲۰۳.

“the friends, every one of them terrified, and off in some corner hiding their belief.” in Abdu'l-Bahá, *Memorials of the Faithful* (Wilmette: Bahá'í Publishing Trust, 1971), 131. <http://reference.bahai.org/en/t/ab/MF/mf-48.html>

³⁰“As long as these superstitions are in the hands and these nets of dissimulation and hypocrisy

^{۵۰}بنگرید به حاشیه ۸۴ به بعد در Manuchehri, "The Practice of Tagiyyah."

^{۵۱}میرزا محمد تقی خان لسان‌الملک سپهر، ناسخ التواریخ (طهران: بی‌جا، ۱۳۳۷)، جلد ۳، ۹۹-۱۹۱ و ترجمه آن Firuz Kazemzadeh and Kazem Kazemzadeh, "The Bab. Accounts of His Martyrdom," *World Order*, 8:1 (Fall 1973), 12-14, quote on 13; see also Joseph Arthur Comte de Gaubineau, *Les Religions et les Philosophies dans l'Asie Central* (Paris: Didier, 1865), 256-272, translated by Howard Garey in *World Order*, 8:1 (Fall 1973), 16-23 quote on 22-23.

^{۵۲}Dawn Breakers, *Nabil's Narrative of the Early Days of the Bahá'í Revelation*, 373.

^{۵۳}مطالع الأنوار، تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری (نسخه اینترنتی)، ۵۸۲. دسترس پذیر در <http://reference.bahai.org/download/db-fa-doc.zip>

^{۵۴}مطالع الأنوار، تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ۵۶۸-۵۷۱.
^{۵۵}E. G. Browne, *A Year Amongst the Persians in the Year 1887-1888* (Cambridge: Cambridge University Press, 1926; repr. London: Adam and Charles Black, 1950), 112. <http://www.h-net.org/~bahai/diglib/books/A-E/B/browne/year/yeartoc.htm>

چون مورخ شهیر انگلیسی، ادوارد براون، مثل بسیاری نویسندگان دیگر آن دوران هنوز میان بابی و بهائی فرق نمی‌گذاشت، اغلب مقصود در این حال باید اعدام بهائیان باشد.

^{۵۶}"Through the streets, between the lines of executioners, marched men, women, and children with burning splinter flaming in their wounds. The victims sing: "In truth we come from God and we return to Him". A sufferer falls in the road; he is raised by lashes and bayonet thrusts. On his legs again, he peals forth again his song. The children expire in the way. The executioners fling their bodies under the feet of their fathers and mothers, who walk over them without scarcely a glance. Thus they arrive at the place of execution, and, in the midst of the profound silence of the crowd, the bloody drama is finished. Nothing had shaken the firmness of the condemned. Not an apostate had been found among them." *The Nation* (22 June 1866), 793-795, quote on 794f.

^{۵۷}*The Missionary Herald*, 89:9 (Boston: September 1839), 375.

^{۵۸}William McElwee Miller, *The Bahá'í Faith*, William Carey Library, South Pasadena 1974, 38

^{۵۹}Shoghi Effendi, *God Passes By*, 47; see also Dawn Breakers, *Nabil's Narrative of the Early Days of the Bahá'í Revelation*, 100, 439.

^{۶۰}بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله (لانگهین: لجنة نشر آثار امری آلمان، ۱۹۸۴)، ۲۲۱.

^{۶۱}بهاء‌الله، لوح خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی (چاپ مصر: تجدید چاپ کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۱)، ۳۰؛

true fact is that there are about forty thousand individuals in Persia & other kingdoms desiring to follow the wise man [Bahá'u'lláh], but being afraid [sic] of the Governors and Sultans, they dare not manifest their religion."

<http://bahai-library.com/documents/petition.html>;
<http://www.h-net.org/~bahai/arabic/vol1/ardhal.htm>

نگارنده از دکتر استیو کوئی (Steve Cooney) برای اشاره به این سند مهم بسیار سپاس‌گزار است.

^{۵۰}Aqa Mirza Qabil Abadeh'i, *Shah Abdu'llah and the Baha'is of Abadeh*, translated by Sepehr Manuchehri. http://bahai-library.com/abadehi_abdullah_bahais_abadeh

^{۵۱}حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی، بهجت‌الصدور (چاپ ۱۳۰۲ هـ. ق. مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۲)، ۱۷۱. نگارنده از دکتر مهرداد امانت که صفحات این مرجع را در دسترس گذاشت بسیار سپاس‌گزار است. اصطلاح بالا در ترجمه انگلیسی بنا بر اصرار لجنة مسئوله به "یکی از پیروان حقیقی او" تبدیل شد:

"one of His true followers," in *Stories from The Delight of Hearts. The Memoirs of Hájí Mirzá Haydar-'Alí*, translated from the original Persian and abridged by A.Q. Faizi (Los Angeles: Kalimát Press, 1980), 83.

همین اصطلاح غیر دقیق نیز در ترجمه عربی این کتاب به کار رفته است: "واحد من اتباعه الحقیقین"، در مقتضات من قصص کتاب بهجة‌الصدور، ذکریات الحاج میرزا حیدر علی، ترجمه من الانكليزية الى العربية سيفي ابراهيم سيفي (بی‌جا، ۱۹۹۸)، ۴۹. دسترس پذیر در

<http://bahainafeza.files.wordpress.com/2010/06/bahjatalsedoor.doc>

^{۵۲}"می‌گویند: 'تبری کن.' می‌فرماید: 'بری و بیزارم از هر مفتری علی‌اللهی و هر ضال و مضلی و از هر مدعی کاذبی.' می‌گویند: 'به اسم و رسم و شخص بیزار بودنت را اظهار کن.' می‌فرماید: 'تبری به اسم در اسلام بدعت است. حتی سب اصنام با سمانهم به صریح قرآن مؤکداً منهی به قوله تعالی: 'و لا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ' (سوره الأنعام، ۱۰۸) و من شهادت می‌دهم به آنچه مسلمین شهادت می‌دهند. و حال که وارد شدیم سلام کردم و حقّ علیم می‌فرماید: 'لا تقولوا لمن ألقى إليكم السلام لست مؤمناً.' (سوره النساء، ۹۴) می‌گویند: 'سلام تو برای حفظ جانت است.' می‌فرماید: 'شان نزول آیه مبارکه هم این است. چون در محاربه مسلمین بر کفار غلبه نمودند و کفار فرار کردند و لشکر اسلام تعاقب نمودند و رسیدند به کافر محاربان و او سلام کرد، مع ذلک او را کشتند، لذا این آیه مبارکه نازل." حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی، بهجت‌الصدور، ۲۳۱.

^{۵۳}فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، جلد ۱، ۲۹۱. به نقل از نسخه اینترنتی سپهر منوچهری که ده‌ها مثال دیگر می‌آورد، بنگرید به حاشیه ۶۶ به بعد.

Manuchehri, "The Practice of Tagiyyah." (Dissimulation) <http://www.h-net.org/~bahai/notes/vol3/taqiya.htm>

^{۵۴}بنگرید به حاشیه ۱۰۲ به بعد در Manuchehri, "The Practice of Tagiyyah."

نیز در نسخه اینترنتی کتابخانه مراجع و آثار بهائی.

^{۷۶} بهاءالله، لوح خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی.

^{۷۸} بنگرید به بحث معمق آثار سید باب و مسئله تقیّه ایشان در

Vahid Brown, "Autobiography in the Writings of the Bab," in *Lights of 'Irfān, Papers presented at the 'Irfān Colloquia and Seminars* (Wilmette: Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund, 2005), Book 6, 47-68.

^{۶۹} Bahariyeh Rouhani – Ma'ani, "Das Kitāb-i Bahā'ī Studien (Hofheim: Bahā'ī Verlag, 1995), Bd.2, 31-50, quote on 50.

^{۷۰} فاضل مازندرانی، امر و خلق (هوفهایم لانگنهایم، ۱۹۸۶)، جلد ۳، ۱۱۸.

^{۷۱} بهاءالله، کتاب ایقان. بنگرید به آخرین پانویس این مقاله.

^{۷۲} شوقی افندی درباره ملاعلی جان می‌نویسد: "دیگر از فارسان میدان عرفان و جالسان سریر ایقان حضرت ملاعلی جان است.

آن عاشق دلدادۀ جمال رحمن را از مازنوران پای پیاده بطهران

کشانند و در عرض راه آن جان پاک را بدرجهای معرض

اذیت و آزار قرار دادند که گردش مجروح شد و بدنش از کمر

تا پا آماس نمود. هنگام شهادت آب طلبید و وضو ساخت و

بنماز مشغول گردید و مبلغ نقود بجلاهد هدیه نمود و در حینی

که بساحت ملیک بی‌انبار براز و نیاز دمساز بود حنجرش را

به خنجر کین بریدند و طبر روحش بملکوت ابهی پرواز کرد.

سپس جسد مبارکش را بخاک و گل آغشته و آب دهان بر

آن ریختند و مدت سه روز در انتظار ناس گذاشتند و عاقبت

قطعه‌قطعه نمودند." بنگرید به حضرت ولی امرالله شوقی ربانی،

کتاب قرن بدیع (*God Passes By*)، ترجمۀ نصرالله مودت

(چاپ ۲؛ دانداس: کتاب قرن بدیع مؤسسۀ معارف بهائی بلسان

پارسی، ۱۹۹۲)، ۴۰۵-۴۰۶. نسخه اینترنتی دسترس‌پذیر در

<http://reference.bahai.org/fa/t/se/GPB/gpb-421.html#pg405>

همچنین فاضل مازندرانی، ظهور الحق، جلد ۸/ب، ۸۲۲-۸۲۴؛

Dawn Breakers, *Nabil's Narrative of the Early Days of the Bahā'ī Revelation*, 201; Taherzadeh, *The Revelation of Bahā'ū' llāh*, vol. 4, 387f.

همراه جناب بدیع، هر دو شخص در ادبیات بهائی الگوی

از خودگذشتگی و فداکاری شده‌اند. شوقی افندی درباره جناب

بدیع، که در ژوئیه ۱۸۶۹ به طرز فجیعی با خرد کردن سرش

اعدام شد، می‌نگارند: "از جمله شهدای نامدار آن زمان جناب

آقایزرگ خراسانی است که از قلم اعلیٰ بالقاب منیعۀ بدیع

و فخرالشهداء ملقب گردید و این جوان نورانی که بوسیله

نیلی بامر الهی اقبال نموده بود در سال دوم سجن در سن هفده

سالگی در قشله عسکر به محضر مبارک جمال اقدس ابهی

مشرف گردید و چنانکه از لسان قدم در الواح مقدسه نازل

شده در آن جوهر وفا روح قدرت و اقتدار دمیده شد، خلق

بدیع یافت و خلق عظیم حاصل نمود. این بود که منقطعاً الی

الله و متهبناً لمشهد الغداء بر ایصال لوح مبارک سلطان که از

قلم حضرت رحمن خطاب بناصرالدین شاه صادر شده بود قیام

نمود و فردا واحدا در حالی که حامل آن لوح کریم بود پیاده

بمقر معهود شتافت و چون باد بادیه‌یما شد تا پس از چهارماه

بطهران ورود نمود. مدت سه روز در محل اقامت شاه در حال

صیام و قیام گذرانید تا عاقبت هنگامی که شاه بعم شکار

بجناب شمیران در حرکت بود وی را از دور مشاهده کرد. چون

اذن حضور یافت بنهایت سکون و وقار و خضوع و احترام

بسیرا پرده سلطان نزدیک شد و باین خطاب عظیم ناطق گردید

"یا سلطان قد جتتک من سبأ نبأ عظیم." فی الفور امر همایونی

صادر شد که لوح را اخذ و بعلمای دارالخلافه تسلیم نمایند

و مقرر داشت جوابی بر آن توفیق منبع بنگارند ولی علماء در

صدور جواب راه ملاحظه پیموند و اجرای سیاست و عقوبت

را در حق آن بشیر الهی و حامل منشور بزدانی لازم و محتتم

شمرند. سپس سلطان آن لوح را بسفر خویش در اسلامبول

ارسال داشت تا اطلاع و زرای دولت عثمانی بر مضامین لوح

موجب تشدید آتش جور و عناد آن مظاهر بغضیه نسبت بامر

الهی گردد. پس از شهادت بدیع مدت سه سال جمال اقدس

ابهی در الواح و توقیعات نازله مراتب جانبازی و فداکاری آن

فارس مضمار استقامت را ستودند و آنچه را که از قلم اعلیٰ در

شان این شهادت عظمی نازل گشته به "ملح الواح" موسوم و

موصوف فرمودند." کتاب قرن بدیع، ۴۰۱-۴۰۲؛ همچنین

Taherzadeh, *The Revelation of Bahā'ū' llāh*, vol.

3, 174-203.

^{۷۳} فاضل مازندرانی، امر و خلق، جلد ۳، ۱۱۸-۱۱۹.

^{۷۴} برای متن کامل این لوح بنگرید به بدیع الله ایمانی،

"مسجونین مازندرانی در عهد ابهی،" پیام بهائی، شماره ۳۰۷

(ژوئن ۲۰۰۵)، ۴۰-۴۴، نقل از ۴۳-۴۴.

^{۷۵} عبدالبهاء، تذکره الوفاء، ۲۰۳.

^{۷۶} بنگرید به کامران اقبال، "مروری بر الواح حضرت بهاءالله

خطاب به محمدمصطفی بغدادی،" سفینه عرفان (دارمشتات:

عصر جدید، ۲۰۰۱)، دفتر ۴، ۱۹۲-۲۰۲. این مقاله شامل بعضی

دستورات بهاءالله راجع به ستر و حکمت نیز هست.

^{۷۷} مجموعه الواح حضرة بهاءالله بافتخار حضرة محمدمصطفی

البغدادی، ۱۰۴. اعراب از نگارنده است.

^{۷۸} اعراب‌گذاری از نگارنده است.

^{۷۹} Taherzadeh, *The Revelation of Bahā'ū' llāh*,

vol.3, 179; Hasan Balyuzi, *Abdu'l- Bahā. The*

Center of the Covenant of Bahā'ū' llāh (Oxford:

George Ronald, 1987), 34.

^{۸۰} پیام بهائی، شماره ۱۳۸ (می ۱۹۹۱)، ۲۵.

^{۸۱} Balyuzi, *Abdu'l- Bahā*, 137

^{۸۲} بنگرید به "خطرات بدیع بشری،" پیام بهائی، شماره ۱۹۳

(دسامبر ۱۹۹۵)، ۲۰-۲۴، نقل از ۲۲.

^{۸۳} پیام بهائی، شماره ۱۳۸ (می ۱۹۹۱)، ۲۵.

^{۸۴} Taherzadeh, *The Revelation of Bahā'ū' llāh*, vol.

3, 386.

^{۸۵} Balyuzi, *Abdu'l- Bahā*, 110; Ekbal, "Taqiyya und

Kitman," 370.

^{۸۶} بنگرید به رساله دکتری نجاتی الکن که برای بار اول

آرشیوهای ترکیه را در جست‌وجوی اسناد و مدارک خاص

دیانت بهائی بررسی کرده است و به طور مفصل شرح حال

این‌گونه روشنفکران و سیاستمداران بهائی ترک را آورده

است. از جمله بنگرید به "ترکان جوان بهائی،" ۱۸۱-۲۱۶.

Necati Alkan, "The Babi and Bahai Religions in

the Ottoman Empire and Turkey 1844 – 1928,"

(Dissertation), University of Bochum 2005,

published as *Dissent and Heterodoxy in the Late*

Ottoman Empire. Reformers, Babis and Baha'is

(Istanbul: The Isis Press, 2008); Necati Alkan,

"The Young Turks and the Bahā'īs in Palestine,"

<http://reference.bahai.org/download/ti1-fa-doc.zip>
¹⁰⁷Shoghi Effendi, *Unfolding Destiny* (UK: Bahá'í Publishing Trust, 1981), 469f. <http://reference.bahai.org/en/t/se/UD/ud-648.html>
[http://en.wikipedia.org/wiki/George_Townshend_\(Bah%C3%A1%27%C3%AD\)](http://en.wikipedia.org/wiki/George_Townshend_(Bah%C3%A1%27%C3%AD))

¹⁰⁸*The Compilation of Compilations*, Prepared by The Universal House of Justice (Mayborough: Bahá'í Publications Australia, 1991), vol. 2, 349.

¹⁰⁹بَنگَرِید به

L. Clark, "The Rise and Decline of Taqiyya in Twelver Shi'ism," in Todd Lawson, *Reason and Inspiration in Islam. Theology, Philosophy and Mysticism in Muslim Thought, Essays in Honour of Hermann Landolt* (London and New York: I.B.Tauris, 2006), 46-63.

"That the Shi'a are elected to uniquely bear secret knowledge also makes them similar to the Imams, for the rare knowledge that they preserve through taqiyya from the unworthy is like the occult knowledge of the Imams. Taqiyya thus not only gives the Shi'a a sense of superiority and solidarity against the majority; it also associates them in action with their sacred figures, the Imams. Taqiyya is the Shi'a Imitatio of the Imams," 47.

¹¹⁰Clark, "The Rise and Decline of Taqiyya in Twelver Shi'ism," 48.

¹¹¹صالح مولوی نژاد، "معرفی کتاب،" پیام بهائی، شماره ۳۶۵ (آوریل ۲۰۱۰)، ۵۱.

¹¹²انادر سعیدی، "بهائی سبزی و اتهام بهائیان به جاسوسی،" پیام بهائی، شماره ۳۵۷ (اوت-سپتامبر ۲۰۰۹)، ۳۰.

¹¹³بهاء الله، کتاب مستطاب ایقان (چاپ مصر، ۱۳۱۸ق/۱۹۰۰م)، ۱۶۰-۱۶۱؛ نسخه اینترنتی کتابخانه مراجع و آثار بهائی، ۱۲۷. دسترس پذیر در

<http://reference.bahai.org/download/ki-fa-doc.zip>

شوقی افندی در ترجمه انگلیسی خود عبارت "که مبدا آن حب او را بجتهی بی دلیل میل دهد" را به این نحو نقل کرده‌اند "که مبدا آن حب او را کورکورانه به اشتباه منجر کند."

"lest that love blindly incline him to error", *Kitáb-i - Íqán*, transl. Shoghi Effendi (Wilmette, 1974), 192. <http://reference.bahai.org/en/t/b/KI/ki-6.html.utf8?query=lestIloveblindlyinclinelhimIerror&action=highlight#gr213>

in Y. B. and E. Ginio (eds.), *Late Ottoman Palestine. The Period of Turk Rule* (London: I. B.Tauris, 2011), 258-278; see also Selim Deringil, *Conversion and Apostasy in the Late Ottoman Empire* (Oxford: OUP, 2012);

http://www.cambridge.org/gb/knowledge/isbn/item6633773/?site_locale=en_GB

⁸⁷Rúhiyyih Rabbání, *The Priceless Pearl* (London: Bahá'í Publishing Trust, 1969), 229.

⁸⁸*Süddeutsche Warte*, Nr. 48 (30 Nov. 1871), 192.

⁸⁹*Die Warte des Tempels* (Jan. 1922), 12.

⁹⁰فؤاد ایزدی نیا، "در انتظار موعود. زهاد آلمانی یا تمپلرهای آلمانی در حقیقت،" پیام بهائی، شماره ۳۱۷ (آوریل ۲۰۰۶)، بخش ۲، ۱۴-۲۲، نقل از ۲۰-۲۱.

⁹¹ترجمه انگلیسی لوح هرتیک، دسترس پذیر در

A Tablet of Bahá'u'lláh to the Templar Leader Georg David Hardegg (d.1879), translated by Stephen Lambden. <http://www.hurqalya.pwp.blueyonder.co.uk/BAHA'-ALLAH/h-r-t-k.htm>

⁹²عبدالیهاء، مکاتیب عبدالیهاء (چاپ مصر، ۱۳۴۰ق/۱۹۲۱م)، جلد ۳، ۳۲۵. نگارنده از دکتر اولیور شاربرت (Oliver Scharbrodt) برای جلب توجه به این نامه سیاست گزار است.

⁹³عبدالیهاء، مکاتیب عبدالیهاء، ۳۲۶-۳۲۷.

⁹⁴*Abdu'l-Bahá in London*, 98. <http://reference.bahai.org/search?max=10&lang=en&first=1&idxn>

[ame%5B%5D=en](http://reference.bahai.org/search?max=10&lang=en&first=1&idxn)

⁹⁵Mehrdad Amanat, *Jewish Identities in Iran. Resistance and Conversion to Islam and the Baha'i Faith* (London: I.B.Tauris, 2011), 92f.

⁹⁶گنجینه حدود واحکام، تألیف و تنظیم عبدالحمید اشراق خاوری (چاپ مجدد دهلی نو، ۱۹۸۰)، ۴۵۶-۴۵۷.

⁹⁷گنجینه حدود واحکام، ۴۵۸-۴۵۹.

⁹⁸گنجینه حدود واحکام، ۴۵۸-۴۵۹.

⁹⁹فاضل مازندرانی، امر و خلق، جلد ۴، ۱۶۰.

¹⁰⁰فاضل مازندرانی، امر و خلق، جلد ۴، ۱۶۰.

¹⁰¹فاضل مازندرانی، امر و خلق، جلد ۴، ۳۸۵؛ نسخه اینترنتی دسترس پذیر در

<http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK4/ak4-389.html#pg385>

¹⁰²شوقی افندی، توقیعات مبارکه (۱۹۲۷-۱۹۳۹)، ۲۷۳؛ نسخه اینترنتی دسترس پذیر در

<http://reference.bahai.org/fa/t/se/TM2/tm2-298.html#pg273>

¹⁰³علی مراد داودی، مقالات و رسائل در مباحث متنوعه، ۲۲۸؛ نسخه اینترنتی دسترس پذیر در

<http://reference.bahai.org/fa/t/o/MRMM/>

¹⁰⁴اوحدی رافتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی، جلد ۳، ۳۵۵؛

نسخه اینترنتی دسترس پذیر در

<http://reference.bahai.org/fa/t/o/MASH3/mash3-357.html#pg355>

¹⁰⁵علی مراد داودی، انسان در آئین بهائی، ۱۷۵؛ نسخه اینترنتی دسترس پذیر در

<http://reference.bahai.org/fa/t/o/IAB/iab-175.html>

¹⁰⁶پریوش سمندری خوشبین، طراز الهی، جلد ۱، ۴۳۰؛ نسخه اینترنتی دسترس پذیر در